

خاتم الاولیاء

خاتم الاولیاء

از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی

محمد خواجوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاتم الاولیاء

از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترندی

محمد خواجوی



انتشارات مولی

خواجوی، محمد، ۱۳۱۳ -
خاتم الاولیاء از دیدگاه حکیم ترمذی و ابن عربی / محمد
خواجوی. - تهران: مولی، ۱۳۸۴.
۶۴ ص.

ISBN: 964-5996-95-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. خاتم الاولیا. ۲. حکیم ترمذی، محمدبن علی، - ۳۲۰ ق. -
نظریه درباره امام زمان. ۳. ابن عربی، محمدبن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. -
نظریه درباره امام زمان. ۴. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.
الف. عنوان.

۲۹۷ / ۸۳

۲ خ ۹ / ۲۸۷ BP

۲۰۳۵۹ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۲۸۲
تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳ - نمابر: ۶۶۹۴۶۴۲۹ - ص. پ. ۷۴۶ - ۱۳۱۴۵

شابک: ۳ - ۹۵ - ۵۹۹۶ - ۹۶۴

ISBN 964 - 5996 - 95 - 3

۱۴۵/۱
۸۵

خاتم الاولیاء

محمد خواجوی

چاپ اول: ۱۳۸۵ = ۱۴۲۷

تعداد: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تصویر

چاپخانه: ایران مصور

صحافی: امین

حروفچین و صفحه آرا: کوشش

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است

۱۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۷	تقدیم
۹	معنی ولایت
۱۳	تقسیم ولایت
۱۶	خاتم الاولیاء کیست
۱۸	ختم ولایت خاص محمدیه
۱۹	ختم ولایت عامه
۲۰	صفت ختم ولایت عامه
۲۰	صفت خاتم ولایت محمدیه
۲۱	ختم ولایت خاص محمدی کیست؟
۲۱	خصایص دعوت محمدی
۲۲	ختم خاص ولایت محمدی
۲۳	منع از نام بردن ختم ولایت خاصه
۲۳	دوران تقیه
۲۴	رموزات تقیه در اقوال بزرگان
۲۶	تبیین مقال شیخ رضی الله عنه
۲۷	روح محمدی و مظاهر او در این عالم
۲۷	در معرفت و شناخت ختم الاولیاء علی الاطلاق
۲۸	اثبات ختم ولایت مهدی علیه السلام در کتاب عنقاء مغرب
۳۰	نشانه های چهره مبارک ختم الاولیاء
۳۰	شمایل حجت علیه السلام

- ۳۲ ختم ولایت محمدی و ختم ولایت عامه
- ۳۳ ختم ولایت از پرسش‌های حکیم ترمذی مشخص می‌شود
- ۳۴ تأویل قائم به حجت
- ۴۲ از کجا با خلق صحبت می‌کند تا حجت خدا را بر آنان اقامه کند؟
- ۴۸ خزاین و گنجینه‌های حجت، از خزاین کلام - از خزاین علم تدبیر - کجاست؟
- ۴۹ صفت مهدی و صفات وزرای مهدی
- ۴۹ صفات نه‌گانه مهدی - خاتم‌الاولیاء -
- ۵۰ تحلیل مبحث خاتم‌الاولیاء از دیدگاه آقامحمد رضا قمش‌های
- ۵۳ ردّ پندار قیصری شارح فصوص‌الحکم
- ۵۴ ملخص سخن
- ۵۵ تنصیحات متقدمان بر خاتم‌الاولیاء بودن مهدی
- ۵۶ حکیم ترمذی
- ۶۰ سعیدالدین فرغانی
- ۶۰ علاءالدوله سمنانی
- ۶۱ محمود شبستری
- ۶۱ محمد لاهیجی
- ۶۲ عبدالرزاق کاشانی
- ۶۳ سعدالدین حموی و مریدش عزیزالدین نسفی
- ۶۳ شمائل‌الحجة

هو

این ران ملخ را که اندوخته فردای قیامت و نوشته
خالص ولایتم است، به ساحت صاحب ولایت کبری و
حقیقت مضمراعلی، قطب آسیای وجود و سلیمان مُلک
شهود، باطن ارواح قدس و محرم بارگاه انس، حقیقت سرّ
علی، حجت بن الحسن العسکری روحی و روح العالمین له
الفداء تقدیم می‌نمایم.

امام الهدی حتی متى انت غائب؟
فَمَنْ عَلَيْنَا يَا ابانا برؤية
تراث لنا رايات جيشك قادماً
ففاحت لنا منها روائح مسك
و بُشّرت الدنيا بذلك فاغدت
مَسْبِاسُهَا مُفْتَرَّةٌ عَنْ مَسْرَةٍ
مَلِلْنَا وَ طَالَ الْإِنْتِظَارُ فَجَدْنَا
بِرَبِّكَ يَا قَطْبَ الْوَجُودِ بِسَلْقِيَةِ

وَ قَوْمٌ لَهُ بِالْعَدْلِ ظَهْرًا قَدْ انْحَنَى
 وَ عَدْلٌ مَزَاجًا مِنْهُ مَالٌ بِحِكْمَةٍ
 فَانْتَ بِهَذَا الْاَمْرِ قِدْمًا مُعَيَّنٌ
 لِذَلِكَ قَالَ اللهُ اَنْتَ خَلِيفَتِي
 سَنَدْعُوكَ اِنْ اَمَرْنَا لِنَصْرِنَا
 وَ مِثْلَكَ مَنْ يُدْعَى لِكُلِّ مَلَمَّةٍ
 فَعَجَلْ ظَهْرًا كِي نَرَكَ فِلْدَةً اَل
 مَحِبِّ لِقَا مَحْبُوْبِهِ بَعْدَ غَيْبَةٍ

يَا صَاحِبَ الْوَلَايَةِ وَ سَيِّدَ الْاُمَّةِ! يَا اَبِيهَا الْعَزِيْزَ مَسْنَا وَ
 اَهْلَنَا الضَّرَّ وَجَنَّا بِيضَاعَةَ مَرْجَاةٍ فَاوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ
 عَلَيْنَا، اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله، و صلى الله على افضل الخلائق و اكملهم، الذي امته خير الامم، ارسله بالهدى و دين الحق الى صراط الاقوام، و هو السبيل الاعظم و الصراط الاقوام، النبي الاكرم محمد المصطفى و على خليفته و وصيه افضل الخلفاء و الاوصياء، و على امام الاولياء علي امير المؤمنين و امام المسلمين، و على اولاده الاطهار، الائمة الابرار، هداة الخلق الى ربهم الغفار، و الواصلون الى الجنة التي تحتها الانهار و مساكن الاخيار، لاسيما الاسم الاعظم الالهى و الحاوى للنشآت الغير المتناهى حجة بن الحسن العسكرى، خاتم الاولياء و امام الاصفياء عليه و عليهم من الصلوة ازكاها و من التحيات انماها.

مقدمه

در اين رساله بر آنيم كه موضوع خاتم الاولياء را كه سال ها در انديشه ام خلجان مى كرد و فرصت بررسى و سامان دادن آن را نداشتم، براى خوانندگان و مشتاقانش در اين وجيزه بيان دارم، و چون اين امر مستلزم شناورى در اقيانوس

ژرف کتاب فتوحات مکیه و دیگر کتب شیخ رضی‌الله‌عنه و دیگران بود، به ویژه برخی از آنها از قبیل عنقاء مغرب شیخ، و ختم‌الاولیاء حکیم ترمذی در آن زمان در دسترس نبود، و پی بردن به کلمات دشوار ایشان و ورود به اصطلاحات خاصشان بسی دشوار می‌بود، و اشتغال به دیگر امور علمی و ترجمه و تألیف و تدریس هم مانع از دست‌یازی بدین مأمول می‌گردید.

تا آنکه نسیمی دلکش از وادی عنایت الوهی و شمیمی خوش از بادیة رحمت ربوبی، و نفعه‌ای عطربیز از مهب روح‌پرور سبحانی وزیدن گرفت و در نتیجه موفق به تلفیق و ترتیب موضوعات و کلمات به ظاهر مضطرب حضرت شیخ درباره خاتم‌الاولیاء، ولی به باطن منسجم و مرتب گردیدم، گویی عقد مروارید غلطانی است که بر گردن بلورین زیبارویان حلقه زده و مهره‌هایش در عین ناموزونی، با یکدیگر همگون و موزون‌اند، و بزرگترینشان که ختم آنهاست در وسط، و در گودی سینه قرار گرفته و ترتیب دیگر مهره‌ها از آن آغاز می‌شود و بدان ختم می‌گردد و دلبر، اگر هزار بود، دل بر آن یکی است.

لذا در این موقف بر آنیم مطالبی را که ابن عربی درباره خاتم اولیا بیان داشته و در کتب تألیفی و به قول خودش - القایی ربانی - یعنی کتاب فتوحات و فصوص و عنقاء مغرب به طور پراکنده، طبق مکاشفات و مشاهدات متعدد خویش بیان داشته است بررسی کرده و بعون الله العلی و عنایاته آن را سامانی دهیم و از این پراکندگی‌های بخشیم، اگرچه مبدع این تفکر معنوی و این رشته الهی بین خلق و حق، حکیم ترمذی قدس الله سره القدوسی بوده و ابن عربی شارح افکار و مکاشفات و مشاهدات آن ولی دوران و اعجوبة جهان امکان در این موضوع می‌باشد، ولی نه بنده و نه دیگران توان رسیدن به عمق افکار این اعجوبة دوران را ندارند، مگر آنکه از مشکلات وجود خاتم‌الاولیاء بهره‌مند گردند، با این همه ما بحث مشبعی در مقدمه ترجمه این کتاب کبیر - در حد مقدمه - ایراد کرده‌ایم، ولی

دامنه بحث آن گسترده تر از آن است که با این مقدمات و مباحث، گام به گستره آن توان نهاد.

معنی ولایت

همان طور که می دانیم، خداوند خود «ولی» است و فرمود: «هو الولی الحمید - شوری / ۲۸»، «فالله هو الولی - شوری / ۹»، «الله ولی الذین آمنوا - بقره / ۲۵۶»، «انما ولیکم الله - مائده / ۵۵» و امثال این آیات، پیش از این گفته ایم که ولایت یک حقیقت کلی الهی و صفتی از صفات الوهی است که اقتضای ظهور همیشگی در گستره وجود دارد، تا وجود هست - نه تا انسان هست - ولایت هم هست، این جهان را چون رستاخیزش فرا رسد، «ولی» و صاحب الزمان که غالب بر زمان و چیره بر روزگار و دهر است، و مظهر کامل اسم «الولی» خداوند است، در جهان دیگر - هر جهانی که باشد - ظهور و اقتدار دارد، هم در بهشت - با قدم صدق - به خانه هر مؤمنی نزول می کند، و هم در جهنم - با قدم جبار - که قدم مبارکش را در آن می گذارد و جهنم از آن غلیان و فورانش فروکش می کند و بل خاموش می شود، چنانکه در حدیث آمده: خداوند در بهشت به خانه هر مؤمنی می رود، و قدمش را جبار در جهنم می گذارد و خاموش می شود، باید متوجه بود که این، همان انسان کامل الهی و ختم ولایت کلیه است که به مظهریت اسم «الولی» و «الجبار» که از توابع اسم «الله» است این امور را انجام می دهد، و گرنه ذات غیب الغیوب از مرتبه هویت مطلقه خویش و احدیت ذاتیه تنزل نمی کند.

او به خود ناید ز سر آنجا که اوست کی رسد عقل و خرد آنجا که اوست

احاطه بالذات شأن مقام ولایت است، ولی نبوت، اختصاص ظاهری است، لذا از مقام باطن خود که ولایت باشد اخذ فیض و استمداد می نماید، انبیا به اعتبار

نبوت که مقام خلقی و ظاهری است مؤید از جنبه ولایت خود که جهت حقی و ربانی است می‌باشند، جنبه نبوت آنها که ملازم با قوت و قدرت و شوکت و تصرف و اظهار علوم و بیان معارف و حقایق، و خبر از ذات و صفات و اسماء حق تعالی می‌باشد، متقوم به جهت ولایت آنهاست، انبیا به اعتبار مقام باطن وجود خود و جهت مقام ولایت خود، متصل به حق و واسطه در فیض می‌باشند، مقام باطن آنها عین ولایت آنهاست، بزرگی درباره این معیت ولایت کلیه محمدیه علویه با تمام انبیا علیهم‌السلام گوید:

با انبیا بودی به سرّ، در اولیایی مستر
 ای مقتدای مقتدر، مستان سلامت می‌کنند
 با مصطفی یار آمدی، انصار و غمخوار آمدی
 از بهر این کار آمدی، مستان سلامت می‌کنند
 نوح و خلیل‌الله تویی، عیسی روح‌الله تویی
 از سرّ حق آگه تویی، مستان سلامت می‌کنند

بنابراین ولایت، جهت حقی، و نبوت جهت ملکی، و رسالت جهت بشری و وجهه ارتباط انبیا با خلق است، مقام ولایت کلیه در مقام ارشاد خلق، متجلی به صورت نبی و رسول است، همان بزرگ درباره ظهور این حقیقت گوید،

در هر زمان پیغمبری، بر خلق کردی مهتری
 بر انبیا تو سروری، مستان سلامت می‌کنند

اما موضوعی را که باید خوانندگان گرامی بدانند این است که نبوت تشریحی منقطع می‌گردد، ولی نبوت تعریفی که عبارت از خبر و آگاهی و اطلاع از معارف الهی است، برای اولیا ثابت، و به بقای ولایت باقی است، یعنی تا دنیا باقی است

قطع نمی‌گردد، چون ولی آن کسی است که فنای در حق پیدا کرده و به همین جهت بر حقایق و معارف الهی آگاهی دارد و به اندازه بقای بعد از فنای خود، از آن حقایق و معارف خبر می‌دهد، مانند نبی که از جهت ولایتش اطلاع بر حقایق پیدا کرده و خبر می‌دهد.

پس نبوت تمام انبیا و ولایت کافه اولیا، جزئیات و فروع و ظهور و تجلیات نبوت و ولایت مطلقه محمدیه است:

بود نور نبی خورشید اعظم گه از عیسی پدید و گه ز آدم
وجود اولیا او را چو عضواند که او کلّ است و ایشان همچو جزواند

تقسیم ولایت

ولایت بر دو قسم است: یکی معرفت نبی و ولی است که باید هر انسانی بداند که حقیقت ولایت کلیه در مقام اطلاق و مشیت، و بلکه فوق مقام اطلاق و مشیت، واسطه ظهور مراتب وجود است و حق تعالی از مشکات مقام ولایت ائمه معصومین علیهم السلام متجلی در مظاهر وجودی است، چون آنان مظاهر تام و بلکه صاحبان ولایت کلیه‌اند. برعکس انبیا و اقطاب و اولیا که مظاهر جزئی ولایت کلیه‌اند. ولایت حقیقت محمدی و اوصیای دوازده‌گانه‌اش، ولایت شمسیه، و ولایت دیگر اولیا - اعم از انبیا و رسولان اولوالعزم و غیره - ولایت قمریه است.

پرستش حق تعالی به حقیقت، بدون توسط کسی که صاحب اسم اعظم است - یعنی بین او و حق متعال واسطه فیضی نیست - امکان ندارد^۱، ولایت انبیا و اولیا از اجزا و فروع و شعب ولایت مطلقه است و برایشان حال می‌باشد - نه مقام - مقام،

۱. توضیح این مطلب را در پانویس شماره (۱) ختم ولایت خاص محمدی در صفحه ۱۸ ملاحظه فرمائید.

خاص صاحبان ولایت کلیه است، و نبوت تمام انبیا و رسولان، از جزئیات نبوت مطلقه است؛ معرفت مقام ولایت، معرفت حق تعالی است، لذا فرمود، معرفتی بالتورانیة معرفة الله، و معرفة الله، معرفتی بالتورانیة، ذلك الدين القيم.

اصل وجود و کمالات وجود به وسیله مقام ولایت کلیه به حقایق می‌رسد، اطاعت اولیای محمدیین عین اطاعت حق تعالی است: و هم اولیاء النعم و عناصر الابرار، بهم فتح الله و بهم یختم، و هم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم، ولایت از آن جهت که صفتی الهی است، مطلق است: «فالله هو الولی - شوری / ۹» و به اعتبار استناد آن به انبیا و اولیا علیهم السلام، مقیده می‌شود، هر مطلق ساری و متجلی در مقید است و مقوم مقید می‌باشد، و هر مقیدی متقوم به مطلق است، چون مقید همان تنزل مطلق است که از تجلی و ظهور و تنزل، معروض قیود و اضافات و حدود گردیده است.

پس ولایت مطلقه، حقیقت ولایت کلیه الهیه است، و سریان و تجلیش در انبیا و اولیا، ولایت مقیده جزئیه نامیده می‌شود، البته تجلی آن در انبیا، از جهت ولایت که باطن نبوت است می‌باشد، چون نبی اخذ معارف و احکام از آن حقیقت می‌نماید، و همان‌طور که گفتیم، ولایت چون صفتی الهی است، پس منقطع نمی‌گردد، و هیچ‌یک از انبیا و اوصیا و اولیا، امکان وصول به آن را ندارند، مگر به ولایتی که باطن نبوت است، و این مرتبه از حیث جامعیتش که دارای اسم اعظم - یعنی حقیقت محمدیه - است مخصوص خاتم انبیا، و از جهت ظهورش در عالم شهادت به تمامه، مخصوص خاتم اولیاست، پس صاحب این اسم اعظم واسطه بین حق و تمام انبیا و اولیاست.

حال گوییم: یک ختم ولایت کلیه در عوالم وجود هست که عبارت از حقیقت محمدیه بوده و اولین تجلی حق است که قیوم عوالم وجودی و موجودات - من الازل الی الابد - می‌باشد، و این در عین آنکه یک حقیقت است، دارای دو اعتبار

می باشد: یکی نبوت مطلقه و دیگر ولایت مطلقه، همان گونه که در تجلی اول وجودی چهار صفت علم و وجود و نور و شهود اعتبار می شود و مآلاً: نور به وجود، و شهود به علم باز می گردد و در نتیجه دو صفت وجود و علم اعتبار می شود که هر یک ظاهر و باطنی دارد و مهر نبوت را تشکیل می دهد^۱. سید قطب الدین نیریزی قدس الله سره در قصیده فصل الخطاب خویش گوید:

لقد كان مصداق الوجود و نوره شهوداً و علماً في صرافة وحدة
 كما ان مصداق الشهود و نوره وجوداً و علماً في صرافة وحدة

نبوت و ولایت مطلقه هم که به اعتباری علم و وجود است - چنانکه توضیح دادیم - ظاهری دارد و باطنی: تمام انبیا از آدم تا عیسی علیهما السلام صادر از حقیقت محمدیه اند که: «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم - آل عمران / ۵۹»، باطن نبوت هر نبی ولایت است و عیسی علیه السلام ختم ولایت عامه می باشد، چون ولایت عامه از آدم آغاز و به عیسی علیهما السلام ختم می گردد، این ولایت عامه صادر از ولایت خاصه کلیه حقیقت محمدیه است، چنانکه شیخ شبستر در منظومه گلشن راز بدان اشاره دارد و گوید:

ازل عین ابد افتاد با هم ظهور عیسی و ایجاد آدم

شیخ رضی الله عنه در پاسخ پرسش یانزدهم حکیم ترمذی گوید: خداوند نبوت را به محمد صلی الله علیه وسلم ختم کرد و ولایت عامه را که از آدم آغاز شده بود به عیسی علیهما السلام ختم می کند، ولی ولایت خاصه را به خاتم دیگری ختم می نماید.

۱. نگارنده در شرح این دایره مهر نبوت کتابی به نام: «مدارج الفتوة فی شرح مهر النبوة» تألیف کرده که توسط کتابخانه احمدی شیراز انتشار یافته است.

در پاسخ پرسش یکم حکیم ترمذی آمده: اما ختم محمدی: این زمان ختم اوست، او را در شهر «فاس» در سال پانصد و نود و پنج هجری دیدم و شناختم، خداوند سعادتش را کامل فرماید.

خاتم‌الاولیا کیست؟

حکیم ترمذی در پرسش سیزدهم پرسیده: اگر گویی: کیست که شایستگی خاتم‌الاولیا بودن را دارد - چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم شایستگی خاتم نبوت را دارد -؟ گوییم: ختم دو ختم است: ختمی است که خداوند بدان ولایت را به طور اطلاق ختم می‌کند، آن ختمی است که خداوند بدان ولایت محمدیه را ختم می‌کند، اما ختم ولایت به طور اطلاق عیسی علیه السلام است (یعنی به نبوت تعریف^۱) چنانکه ولی است به نبوت تشریح در زمان امتش، بنابراین او

۱. صدرالمتألهین در فاتحه یازدهم از مفتاح نخستین کتاب مفاتیح الغیب گوید: مراد از وحی آموزش خداوند است مر بندگان خویش را، از این جهت هیچ وقت منقطع نشود، بلکه وحی ویژه رسول و پیامبر، از فرود آمدن فرشته بر گوش و دل او منقطع گشته است، به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بعد از من پیغمبری نیست، اما حکم خواب‌ها و حکم امامان علیهم السلام و حکم مجتهدان که نتیجه اجتهادشان است باقی ماند، و آن کس که حکم الهی را نمی‌داند بدو دستور داده شده که از اهل ذکر حکیم (اولیا و امامان) پرسش شود: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون - نحل / ۴۳»

پس نبوت و رسالت (خبر دادن از ذات و صفات و احکام الهی و گسیل پیامبران - اولیا - از جهت ماهیتشان هیچگاه منقطع نگردیده است، لذا اولیا را در آن مشربی عظیم است، به ویژه آنکه پیامبر ما صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس قرآن را حفظ و از بر نماید، نبوت در میان دو پهلویش قرار گرفته است، و باز روایت شده که خدای را بندگان را پیغمبر نیستند، ولی نبوت به آنان غبطه خورده و آرزوی مقام آنان را دارد، و نیز فرمود: در امت من محدثین و مکلمین اند.

بنابراین بر پیغمبر محدث و مکلم گفته نمی‌شود، چون آن دو اسم الهی است که عبارت از «ولی» و «وارث» است، چون خداوند می‌فرماید: «الله ولی الذین آمنوا - بقره / ۲۵۷» و «انت خیر الوارثین - انبیا / ۸۹» که در آیه اول «ولی» و در آیه دوم «وارث» آمده است، پس «ولی» نبوت را دریافت نکند، جز آنکه خداوند از او (به عنوان ارث) گرفته و سپس «ولی» در مرتبه باطن و پنهان فرا می‌گیرد، یعنی به خداوند

«ولی» به نبوت مطلقه، در زمان این امت است (نه ولی به ولایت مطلقه) که بین او و بین نبوت تشریح و رسالت حائل شده است (یعنی نبوت تعریف و تشریح) و در آخرالزمان فرود آمده، وارث و خاتم بوده و پس از او - به نبوت مطلقه - ولی نخواهد آمد (یعنی در زمان ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم خاتم نبوت است و پس از او نبوت تشریحی نخواهد بود، اگرچه پس از او چون عیسی از رسولان اولوالعزم و خواص انبیا خواهد بود (یعنی به نبوت تعریفی) ولی حکمش از این مقام - به سبب حکم زمان بر او که درباره غیر او می باشد - زایل گردیده است.

لذا به گونه (شخصیت) ولّیتی که دارای مطلق نبوت است فرود می آید و در آن (مطلق نبوت یعنی نبوت تعریف) اولیای محمدیون با وی اشتراک می یابند، پس او از ما، و همو سرور و سید ماست، زیرا آغاز این امر نبی بود - و او آدم بود - و انجام آن هم نبی است، و او عیسی خواهد بود، یعنی نبوت اختصاص: «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم - ۵۹ / آل عمران» در این صورت او را در رستاخیز دو حشر خواهد بود: حشری با ما (اولیا) و حشری با رسولان و انبیا (ی صاحب نبوت تعریفی که همانند اولیای این امت اند).

→

به صورت ارث رسیده و سپس به اولیا عنایت می کند.

شیخ رضی الله عنه در کتاب فتوحات گوید: نبوت بشری بر دو نوع است: نوعی از خداوند به بنده خود است، بدون اینکه روح فرشته‌ای بین او و بنده واقع گردد: «فاوحی الی عبده ما اوحی - نجم / ۱۰» و خبرهای الهی را در درون خویش احساس می کند، و یا در تجلیاتی که بدانها حکم حلال و حرام تعلق نگرفته است، بلکه تنها تعریف الهی بوده که موجب زیاد شدن دانش آغاز و انجام می شود. این نوع را نبوت تعریف گویند.

ختم ولایت خاص محمدیه

گوید: ختم ولایت محمدی خاص مردی از عرب است که از حیث تبار و کرم و بخشش و دهش، ارجمندترینشان می‌باشد، و او هم‌اکنون و در زمان ما وجود دارد و بر او در سال پانصد و نود و پنج آگاهی یافته و شناختمش و نشانه و علامتی را که در او بود و خداوند آن را از دیدگان بندگان پنهان داشته بود دیدم، آن علامت را برایم در شهر فاس آشکار و معلوم داشت، تا آنکه «خاتم‌الولایة = مهر ختم ولایت^۱» را از او مشاهده کردم، او خاتم نبوت مطلقه، یعنی ولایت خاصه است^۲، بسیاری از مردمان او را نمی‌شناسند، خداوند او را به منکرانش، در آنچه از حقایق که بدانها در مقام سرش - از علم او به حق تعالی - تحقق و ثبوت می‌یابد، آزمایش کرده است، همین‌طور ولایتی را که از وارثان محمدی حصول می‌یابد - نه ولایتی که از دیگر انبیا حاصل می‌آید - به ختم محمدی ختم کرده است، زیرا از اولیا کسانی اند که از ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام ارث می‌برند، اینان بعد از این ختم محمدی موجود می‌شوند، (یعنی در زمان غیبت او، و مراد از ارث بردن، بر قلب و یا قدم آنان بودن است) و پس از او هیچ ولی بر قلب محمد صلی الله علیه و سلم پدید نمی‌آید، این معنی ختم ولایت محمدی می‌باشد^۳.

۱. همانند مهر نبوت که در میان دو کتف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیش از این بیان داشتیم که ما درباره آن مهر، کتابی به نام «مدارج الفتوة فی شرح مهر النبوة» نگاشته‌ایم، مقصود آنکه خاتم ولایت هم مانند خاتم نبوت مهتری بین دو کتفش دارد که شیخ آن را زیارت کرده است.

۲. اینجا باید به مصطلحات شیخ رضی الله عنه آگاهی داشت، حضرت عیسی را ولی، به نبوت مطلقه در زمان این امت می‌داند که ختم نبوت اختصاص و ولایت عامه است، و حضرت حجت روحی و روح العالمین له القداء را ختم نبوت مطلقه، یعنی ولایت خاصه می‌داند، اگر خوانندگان گرامی این دو مطلب را نیک توجه کنند، از خلط مبحث رهایی یافته و تمام کلمات شیخ را محکمت می‌بینند. نه متشابهات -.

۳. ولایت مطلقه دو قسم است: یکی مقام است و دیگری حال، اولی مخصوص ختم و ختمیون

ختم ولایت عامه

اما ختم ولایت عامه که پس از او ولیی نخواهد آمد، او عیسی علیه السلام است، ما گروهی را که بر قلب عیسی و جز او از رسولان (ع) بودند ملاقات کردیم، و من بین دو رفیقم - عبدالله بدر حبشی و اسماعیل بن سودکین - و بین این ختم اجتماع داشتیم و او (ختم) برای آن دو رفیقم دعا کرد و ما بدو بهره‌مند گشتیم.

→

علیهم السلام است و دومی مخصوص انبیا و اولیا که برای ایشان حال است - نه مقام - چون وجوداتشان نسبت به صاحبان ولایت کلیه، وجودات فرقی است، یعنی بین آنان و حق تعالی کسی و حقیقتی که کامل تر و به حق متعال نزدیک تر بوده باشد وجود داشته است، و مراد از خاتم ولایت این نیست که پس از او هیچ ولیی نیاید، بلکه مراد آن است که او بالاترین مراتب ولایت و برترین درجات قرب را داراست.

پس پرستش حق تعالی به حقیقت، بدون واسطه کسی که صاحب اسم اعظم است - یعنی بین او و بین حق تعالی کسی و حقیقتی کامل تر و به حق تعالی نزدیک تر که واسطه فیض باشد - امکان ندارد وجود داشته باشد و آن حقیقت محمدیه و «اول ما صدر» و ختم مطلقه اش حضرت مهدی منتظر می باشد که تا قیام قیامت در تمامی ادوار و ازمان قیام دارد، و یکی از فلسفه های غیبت آن حضرت دال بر این امر می باشد.

بنابراین ولایت مطلقه محمدیه دو قسم است: یکی مطلقه کلیه است که از حیث حقیقتش عقل اول است، دومی مقیده جزئیه است که از حیث روح جزئی او، مدبر جسد مبارک است، هر یک از این دو قسم درجاتی دارند، ممکن است ولیی از اولیای امت او خاتم ولایت مقیده اش شود، و وصیی از اوصیای او خاتم ولایت مطلقه اش، مطلقه گاهی بر ولایت عامه محمدی، و مقیده بر ولایت خاصه او گفته می شود، با این بیان تناقضی که ظاهراً در کلمات عرفا و اکابر فن دیده می شود برطرف می گردد. لذا گوییم: حضرت علی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه محمدی است - به اطلاق اول یعنی مطلقه - و حضرت مهدی علیه السلام خاتم ولایت مقیده محمدی است - به اطلاق دوم یعنی خاصه - که برایش مقام است - نه حال - و حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه است - به اطلاق دوم یعنی عامه - که برایش حال است - نه مقام و نه ولایت خاصه - پس او هم خاتم ولایت مطلقه عامه است و هم خاتم نبوت مطلقه عامه، از این روی در آخر زمان از آسمان فرود آمده و وارث و خاتم بوده و پس از وی هیچ ولیی نخواهد آمد، چون پس از حضرت مهدی از آسمان نزول می کند، بدان جهت که آغاز این امر - یعنی نبوت اختصاص - آدم بوده و آخر آن هم عیسی علیهما السلام می باشد: «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم - آل عمران / ۵۹»

ازل عین ابد افتاد با هم نزول عیسی و ایجاد آدم

←

صفت ختم ولایت عامه

در پاسخ پرسش چهاردهم که به کدام صفت شایسته ختم ولایت عامه است گوید: به صفت امانت شایسته ختم ولایت عامه است، و از رسولان زاهد بود، من با آن حضرت در واقعاتی که برایم رخ می‌داد بسیار اجتماع داشتم و به دست او توبه کردم و برایم به ثبات و پایداری در دین - در دنیا و آخرت - دعا کرد و مرا «حبیب» خواند و دستور به زهد و تجرید داد.

صفت خاتم ولایت محمدیه

اما صفتی که بدان، خاتم ولایت محمدیه سزاوار است تا خاتم شود: به تمام مکارم اخلاق با خداوند است، و نیز تمام آنچه برای مردمان از جهت او از اخلاق حاصل شده است، پس این متخلق به مکارم اخلاق تمام آنچه را که بیان داشتیم، به مراعات صاحب حق، مراعات کرده و اخلاقی را جز با سید و سرورش صرف نمی‌کند، و چون این‌گونه است، درباره‌اش آنچه را که درباره رسولش گفته شده، گفته می‌شود: «و انک لعلی خلق عظیم - قلم / ۴» و عایشه گفت: «کان خلقه القرآن» پس آنکه او صفتش این است، سزاوار است که ولایت محمدیه بدو ختم شود.

→

پس ولایت عامه عیسوی تابع ولایت مطلقه آن حضرت است، چنانکه هنگام ظهور آن حضرت هم تابع وی می‌باشد، سخن در باب ختم ولایت محمدی تمام است، حال اگر واقعه‌ای و یا مکاشفه‌ای همانند نبی مکرم (ص) در صورت کاخی که یک خشتش طلا بود و یک خشتش نقره، صورت گرفته و شیخ رضی الله عنه خود را ختم ولایت مقیده دانسته و به قول قیصری او را مؤدّه ختمیت دادند، منافاتی با ختمیت حضرات معصومین (ع) ندارد، آنان ختم ولایت مطلقه از حیث مقام‌اند و حضرت عیسی (ع) ختم ولایت مطلقه عامه از حیث حال است و شیخ رضی الله عنه ختم ولایت مقیده عامه از حیث حال است، چون به دست او توبه کرده و (در مکاشفه‌ای) حضرت عیسی (ع) برایش دعا و... کرده است، در این صورت چه اشکالی دارد که ختم ولایت مقیده - بدین معنی که گفتیم - باشد - چون چنین پدیده شگرفی را جهان پیر به خود ندیده است - و در عین حال منافاتی با ختم‌های دیگر نداشته باشد؟ و ما یعقلها الا العالمون.

ختم ولایت خاص محمدی کیست؟

در پاسخ پرسش پانزدهم که سبب خاتم شدن و معنایش چیست؟ گوید: سببش کمال مقام است و معنایش: منع و بازداشتن می باشد: زیرا دنیا را آغاز و انجام است، خداوند حکم کرد تمام آنچه در دنیاست به صفاتشان دارای آغاز و انجامی باشند، و از جمله چیزها فرود آمدن شرایع است، لذا آن را به شریعت محمد صلی الله علیه وسلم ختم کرد، و از آن جمله آنچه در دنیاست، ولایت عامه می باشد که آغازش از آدم و ختمش را به عیسی علیهما السلام کرده است، ختم همانند آغاز است: «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم - آل عمران / ۵۹» آغاز این امر را به نبی مطلق (آدم) کرد و به همان (نبی مطلق = عیسی) ختم کرد.

خصایص دعوت محمدی

گوید: حکم هر پیغمبری پس از او به حکم «ولی» بازمی گردد، لذا در دنیا رسول خدا (ص) از مقام اختصاصش فرود آمد و سزاوار آن شد که برای ولایت خاصش ختمی باشد که نامش همانم او (ص) بوده و خلق و خویش را حائز و جامع باشد، این شخص آن مهدی معروفی که منتظر نامیده شده نیست، زیرا او از سلاله و عترت او می باشد و ختم، از سلاله و نسل حتی او نیست، ولی از سلاله و اعراق و ریشه خلق او (ص) می باشد.

گوییم: آنچه در این بخش آمده است اثبات خاتمیت عامه است که اختصاص به حضرت عیسی علیه السلام دارد، به همین سبب شیخ رضی الله عنه آن را از حضرت مهدی علیه السلام سلب می کند، اما آنچه را که به نفی آن تصریح دارد به جهت تقیه و بیم از تکفیر و تقتیل است، چنانکه در باب سیصد و هشتاد و دو گوید: عیسی علیه السلام وقتی در آخرالزمان به زمین فرود می آید، خداوند ختم ولایت کبری (عامه) را از آدم تا آخرین پیامبر - تشریفی برای محمد صلی الله علیه

وسلم - را بدو عطا می‌فرماید، چون خداوند ولایت عامه را در هر امتی جز به رسولی که تابع او (ص) است ختم نمی‌کند، بنابراین او را ختم دوره ملک و ختم ولایت عامه می‌باشد، پس او از خواتم در عالم است.

ختم خاص ولایت محمدی

اما خاتم ولایت محمدی همان ختم خاص ولایت امت محمد است که ظاهر می‌باشد^۱، لذا عیسی علیه‌السلام داخل در ختمیت او می‌شود، و غیر عیسی نیز داخل ختمیت او می‌شوند، مانند الیاس و خضر و هر ولی از ظاهر امت، بنابراین عیسی علیه‌السلام اگر چه ختم است، ولی خود مختوم تحت ختم این خاتم محمدی می‌باشد، من این خاتم محمدی را در شهر فاس از بلاد مغرب - در سال پانصد و نود و چهار - شناختم، یعنی حق تعالی او را به من شناسانید و علامتش (مهر ولایت) را به من عطا فرمود، او را نام نمی‌برم، منزلتش نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌عیه‌وسلم منزلت یک موی از جسد مبارکش است، از این روی به گونه اجمال به او آگاهی حاصل می‌شود، و به طور تفصیل او دانسته و شناخته نمی‌شود، مگر آن کس را که خداوند بدو آگاهی بخشیده باشد، و یا از جهت صدقش - اگر او را به نفس خودش در ادعایش - شناخته باشد، از این روی می‌فهمد که مویی از موی‌ها را دانسته است.

۱. پیش از این گفتیم: نبوت و ولایت مطلقه هم ظاهری دارد و باطنی، لذا شیخ در این باب می‌فرماید: رسول خدا (ص) که فرمود: نبوت انقطاع پیدا کرد و پس از من نه رسولی هست و نه نبی‌ای، می‌فهمیم که مراد آن حضرت، شرعی که پس از او شرعش را نسخ کند نیست، با این فرموده، هر انسانی در عالم - از زمان بعثتش تا روز رستاخیر - در امتش داخل می‌شود، پس خضر و الیاس و عیسی از امت ظاهر محمد (ص)، و آدم تا زمان بعثت رسول‌الله (ص) از امت باطنی می‌باشند.

منع از نام بردن ختم ولایت خاصه

در باب چهارصد و شصت و سه فتوحات گوید: اقطاب این امت دوازده قطب هستند که مدار این امت بر آنان می‌گردد، چنانکه مدار عالم جسمی و جسمانی در دنیا و آخرت بر دوازده برج می‌گردد، خداوند اینان را به ظهور آنچه در دو سرا از کون و فساد و معتاد و غیر معتاد (معمولی و غیر معمولی) است موکل ساخته است.

اما مفردون: از آنان کسی است که بر قلب محمد(ص) است و ختم از آنان - یعنی خاتم اولیای خاص - بر قلب محمد است، و هر یک از این دوازده قطب را سوره‌ای از سور قرآن است، این قطب واحد (یعنی ختم اولیای خاص) را سوره یاسین (قلب قرآن) می‌باشد که از جهت حکم، اکمل اقطاب است، خداوند او را بین دو صورت ظاهر و باطن جمع آورده، لذا در ظاهر خلیفه با شمشیر است و در باطن با همت، نامش را نمی‌برم و مشخص نمی‌دارم، چون از این کار منع شده‌ام و می‌دانم چرا نهی شده‌ام، و در تمام این اقطاب کسی نیست که جوامع آنچه قطبیت اقتضا دارد داده شود - غیر این قطب - چنانکه او را تمام اسماء داده شده و محمد(ص) را جوامع کلمات.

اینجا می‌بینیم که شیخ رضی‌الله‌عنه با زبان رمز و اشاره، اشاره به افراد صاحبان ولایت کلیه دارد.

دوران تقیه

شیخ رضی‌الله‌عنه در سراسر زندگی پرماجرایش در مظان اتهام عقیده و دیگر این امور بوده است و سرتاسر عمر گرانبهایش را در رحلات و سفرهای گوناگون که برخی از بیم از ترور و کشتن و سوختن و غیره بوده است گذرانیده و در همان باب چهارصد و شصت و سه می‌گوید: نام او را نمی‌برم و او را مشخص نمی‌کنم، زیرا از

تعیین نامش نهی شده‌ام و می‌دانم چرا نهی شده‌ام.
 در کتاب عنقاء مغرب گوید، او را در سال پانصد و نود و پنج دیدم و مأمور به
 بوسیدن دستش شدم، او علامت ختمیت خود را بر من آشکار کرد.
 اینها همه دلیل آن است که جرأت اظهار نام شریف آن حضرت را به صورت
 نص حدیث نبوی ندارد، ولی کنایه‌ای است که ابلغ از تصریح است و مایعقلها الا
 العالمون، حال هر کس بخواهد تأویل ما لا یرضی صاحبه کند و عمداً پایش را کز
 گذارد، او کسی است که: «اضله الله علی علم - جائیه / ۲۳» می‌باشد.^۱

رموزات تقیه در اقوال بزرگان

مولانا هم مانند ابن عربی در کتاب بی‌همتای مثنویش چنین سخن می‌گوید:

پس به هر دوری ولیی قائم است	تا قیامت آزمایش دایم است
پس امام حی قائم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش رو
زانکه هفتصد پرده دارد نور حق	پرده‌های نور دان چندین طبق
از پس هر پرده قومی را مقام	صف صفاند این پرده‌هاشان تا امام

نگارنده در رساله امامت در قرآن و سنت و عقل و عرفان در شرح این ابیات
 گوید: ناموس خلقت الهی چنین تقاضا کرد که در هر زمانی ولیی از اولیا باشد،
 چون نبوت به رسول خدا صلی الله علیه وآله ختم گردیده تا افراد مورد آزمایش
 قرار گیرند، و این آزمایش مردمان، در پی در پی آمدن اولیا تا قیامت ادامه دارد.

۱. در احادیث شیعه هم از نام بردن آن حضرت - به خصوص شیعیان منع شده‌اند و نام آن حضرت را
 «محمّد» می‌نگاشتند و تصریح به نام شریفش نمی‌نمودند و با القاب صاحب‌الزمان و مهدی و غیر اینها
 نام می‌بردند، در کافی در این باب احادیث بسیار است، چون آن حضرت ناموس الهی است.

پس امام زنده و قائم به امر الهی همین ولی کامل - یعنی انسان کامل مکمل و مرشد حقیقی - است که با قلب امام، یعنی حجت روی زمین و مهدی منتظر، روحی و روح العالمین له الفداء ارتباط دارد، این ولی خواه از نسل عمر - یعنی غیر نسل علی علیه السلام - باشد، و به قول شیخ رضی الله عنه از سلاله اعراق و ریشه اخلاق او (ص) باشد، و یا آنکه از نسل آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا امام قائم - بنا بر قول شیخ - باید حتماً از سلاله عترت او باشد، چون رسول خدا (ص) فرمود، خداوند را خلیفه‌ای است هنگامی که زمین پر از ستم و جور شود خروج خواهد کرد و آن را پر از عدل و داد خواهد نمود، و اگر از دنیا جز یک روز بیش باقی نمانده باشد، خداوند آن یک روز را امتداد خواهد داد تا آن خلیفه از فرزندان فاطمه، که نامش همان من و نیایش حسین بن علی بن ابی طالب است ظهور کند.

مولانا گوید: هدایت شده و هدایت کننده همین ولی الهی است که به اعتبار معنی لاهوتیت و حقیقت ولایتش پنهان است و به حسب صورت ناسوتی و بشریه اش پیش رو و آشکار است، زیرا نور حق هفتصد پرده و حجاب دارد (اشاره به حدیث نبوی دارد که فرمود: خدای را هفتصد پرده از نور و ظلمت است...) ولی پرده‌های نور دارای چندین طبقه و درجه است که هر گروه و صنفی از اولیای الهی در پس پرده و مرتبه‌ای از این پرده‌ها و مراتب جای و مقام دارند، و این گروه و صنوف اولیا دارای صف‌های مختلفی هستند و در نتیجه دارای پرده‌ها و طبقات مختلف نوراند - تا امام - یعنی حضرت حجت بن الحسن سلام الله علیه، چون انسان کامل حقیقی مستقلاً و بدون واسطه فیض را از حق تعالی دریافت می‌کند و به مراتب زیرین اولیای الهی، یعنی رقبا و نقبا و نجبا و ابدال و اوتاد از رجال الغیب و غیرهم می‌رساند، زیرا او حادث ازلی و نشأه دایم ابدی است، اعتقاد مستحکم شیعه درباره امامت که از اصول مذهبش برشمرده می‌شود از این جهت می‌باشد، بنابراین بقای دنیا به بقای او و برپایی آسمان و زمین به وجود او، و روزی خلائق

به دست او می‌باشد.

پس این حقیقت که جامع تمام حقایق وجودی است، منافی آن نیست که وجود مبارکش یکی از اجزای عالم اکبر نباشد، زیرا انسان کامل را اطواری است متفاوت و نشأتی است متنوع، برای اینکه صورت نظام و اصل و منشأ موجودات است و تمام نشأت در تحت حکومت و تصرف ولایت کلیه مطلقه اوست، و این دلیل آن بیانی است که شیخ در باب سیصد و شصت و نه فتوحات گوید: اما خاتم اولیا و مجتهدین از فرزندان محمد کس دیگری است.

تبیین مقال شیخ رضی الله عنه

اگر شیخ گفته: ختم ولایت عامه که پس از او ولیی نخواهد آمد عیسی علیه‌السلام است - چنانکه در پرسش سیزدهم آمده - مراد ولی بودن حضرت عیسی است که پس از حضرت مهدی علیه‌السلام حیات دارد و بدان اعتبار ختم ولایت عامه هم نامیده می‌شود، و گاهی هم نبوت مطلقه در زمان این امت نام می‌برد که ختم اولیای دورهٔ مُلک است و در رستاخیز دو حشر دارد: حشری در امت محمد صلی الله علیه وآله، و حشری با رسولان علیهم‌السلام.

آنجا که شیخ - در پاسخ به پرسش سیزدهم - گوید: حشری با ما دارد، یعنی ما اولیا که دارای نبوت تعریف می‌باشیم، پس ختم ولایت علی‌الاطلاق عیسی علیه‌السلام است که «ولی» به نبوت مطلقه، در زمان این امت می‌باشد، ولی ختم دیگری است که در جهان بیش از یکی نیست که خداوند بدو ولایت محمدی را پایان می‌بخشد و در اولیای محمدیین کسی از او بالاتر نیست.

شیخ در باب چهارده فتوحات گوید: حقیقت محمدیه و یا روح محمدی را در عالم، مظاهر بسیاری است که کامل‌ترین مظاهرش در ختم ولایت محمدی و خاتم ولایت عامه که حضرت عیسی علیه‌السلام است می‌باشد، و از شرف محمد

صلی الله علیه وسلم است که خداوند ولایت مطلقه او را به نبی و رسولی مکرم و ارجمند ختم نماید، و هرگاه شیخ، ختم ولایت مطلقه عیسی گوید، مرادش ختم ولایت مطلقاً از آدم تا عیسی - عیسی - به ولایت عامه - می باشد، و چون عیسی را خاتم ولایت مطلقه گوید، مراد ولایت عامه است که مقابل ولایت محمدیه می باشد، وگرنه ولایت مطلقه محمدی ولایتی است که انبیا و مرسلان و اولیای کامل، ولایتشان را از آن می گیرند و حق تعالی را از مشکلات آن مشاهده می کنند و صاحب و خاتمش علی علیه السلام است، چون سر تمام انبیاست.

روح محمدی و مظاهر او در این عالم

شیخ رضی الله عنه در باب چهاردهم از کتاب فتوحات می گوید: قطب یگانه فقط روح محمد صلی الله علیه وسلم است که تمام انبیا و رسولان و اقطاب را از هنگام نشء و حدوث انسان تا روز رستاخیر امداد و یاری می کند، این روح محمدی را در عالم مظاهری چند است که کامل ترین مظهرش در قطب زمان و در افراد و در ختم ولایت عامه که عیسی علیه السلام است می باشد، و از آن در عنوان این باب به «مسکنش کجاست؟» تعبیر شد.

در باب سیصد و هشتاد و دو گوید: خاتمیت عیسی علیه السلام، ختام دوره ملک است، و چون در آخرالزمان فرود آید، خداوند ختم ولایت عام خود را که ختم دوره ملک است بدو می بخشد و ولایت عامه بدو ختم می گردد.

در معرفت و شناخت ختم الاولیا علی الاطلاق

شیخ رضی الله عنه در باب پانصد و پنجاه و هفتم از کتاب فتوحات گوید: بدان - که خداوند ما و ترا توفیق عطا فرماید -! از کرامت خداوند بر محمد صلی الله علیه وسلم این که از امتش رسولانی قرار داد و سپس از رسولان، رسولانی را اختصاص

داد که نسبتش به بشر دورتر است، یعنی نصفش بشر است و نصف دیگرش روح پاک فرشته است، زیرا وی را جبرئیل علیه‌السلام به مریم علیهاسلام به صورت بشری معتدل بخشیده و خداوند او را به سوی خودش بالا برده و سپس ولی خاتم‌الاولیا - در آخر الزمان - فرودش می‌آورد و او، به شرع محمدی در امتش حکم می‌کند، ولی جز ولایت انبیا و رسولان را ختم نمی‌کند، بلکه ختم اولیای محمدی ولایت اولیا را ختم می‌کند، تا مراتب بین ولایت ولی و ولایت رسولان از هم امتیاز یابد.

و چون ولی فرود آید، در آن صورت ختم اولیا، ختم ولایت عیسی خواهد بود، یعنی از آن حیث که وی از این امت است و به شرع غیرخودش حکم می‌کند، همچنانکه محمد صلی الله علیه وسلم خاتم‌النبیین است - اگرچه عیسی بعد از او فرود آمده باشد - (چون در آن زمان مبعوث نشده است)، حکم عیسی هم در ولایتش - به واسطه تقدمش به زمان - خاتم ولایت اولیا می‌باشد و عیسی هم از آنان است، رتبه او را ما در کتابمان به نام «عَنْقَاءِ مَغْرِبِ» بیان داشته‌ایم، در آن کتاب ذکر او و ذکر مهدی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده می‌باشد، لذا از بیان آن در این کتاب بی‌نیازیم و منزلتش پنهان نیست، زیرا عیسی همان است که خداوند فرموده: «و کلمته القاها الی مریم و روح منه - نساء / ۱۷۱»، «والله یقول الحق و هو یمهدی السبیل - احزاب / ۴».

اثبات ختم ولایت مهدی علیه‌السلام در کتاب عنقاء مغرب

شیخ در بخش: هدمین هذا بنبا یقین - از کتاب عنقاء مغرب فی صفة خاتم‌الاولیاء - گوید: خداوند برای ما علامتی را آشکار ساخت که او (عیسی علیه‌السلام) خاتم ولایت و صاحب امامت است، یعنی امامت محمدیه جزئی، نه امامت مطلقه کلی، هر کس فهمید، خواهد دانست، و هر کس نفهمید، کوبه در را

بکوبد و بر در آن بارگاه ملازم باب باشد، مادام که این نور - پیش از افولش از او در افقش می‌درخشد - پس من بدانچه که نزد اوست تحقق پیدا کردم و آنچه از اسرار را که حق تعالی در دستش قرار داده دانستم.

از آن جمله رحیق مختوم بود که مزاجش از تسنیم می‌باشد، تا آنکه وارد سال پانصد و نود و پنج شدم، در نیمروز از خورشید تیرگی ابر برطرف شد و من بر حالت خودم در بازگشت مذکور به علم مشهور و علم منشور در غلائل نور بودم که ختم اولیای حق را در مسند امامت مشاهده کردم... ختم در روز رستاخیز پیشاپیش همه است، برایش دو حشر ثابت است و صاحب دو ختم... ما او را از آن جهت خاتم نامیدیم و بر اولیا حاکمش قرار دادیم که در روز رستاخیز می‌آید و در دست راستش محل ملک اسنی که خاتم مثالی جسمانی است می‌باشد، و در دست چپش محل امام اسری، خاتم انزالی روحانی است... در زمره اهل تعیین اختصاص به دو علم دارد و به دو اسم مخاطبه می‌شود، پس او را در حافره، ترأس و ریاست است و در ولایت آخرت، تقدم؛ ای خردمند لبیب! به این اسرار پی ببر و از پرتو این انوار رنگ بپذیر!

در باب رهن اغلاق و رهن میثاق گوید: چون آنچه را که گفت شنیدم، آنچه را که پیش از این پوشانیده بود در برابر دیدگانم آشکار ساخت، و در تقیید این امامت احاطی و صدق، بر من عزم کرده برایم از راز محتد و اصلش پرده برداشت و دستور به بوسیدن دستش داد... دستش را بوسیدم و به چهره‌اش نگریستم، ختم فرمود: او از اهل من است... و می‌فرمود: من ختمم و هیچ ولی بعد از من نباشد و حامل عهدی در نبودنم نیست.

در باب اثبات امامت مطلقاً - بدون اختلاف - گوید: چون حق تعالی امام علی و متبع اولی است، فرمود: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم - فتح / ۱۰» این مقام بزرگ را پس از نبی اعظم جز ختم اولیای اکرم به دست

نمی‌گیرد، اگر از بیت نبی نباشد، در نسب علوی با او شریک است، و این بازگشت به بیت اعلای او دارد - نه به بیت ادنای او -.

نشانه‌های چهره مبارک ختم‌الاولیاء

در بخش: النکته الموجودة فی الدرّة المدخّرة - در فصلی از آن - گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: بر جانب راست چهره‌اش خال سیاه مکرمی است و اشاره به حجرالاسود که یمین واحد است می‌کند، پس هر کس این علامت برایش ثابت شد، امامت برایش رواست.

در فصل بعدی گوید: مبايعت با این امام بین رکن است و مقام، پس از آن دیگر کسی را تیررسی نیست، برایش عقد لوا و مبايعت تعیین - در حرم منیع و بیت رفیع - می‌شود.

در فصل بعد گوید: فتح شهری که شکلش این‌گونه است با تکبیر و تهلیل گشوده می‌شود و در پیشاپیش لشکر جبرئیل قرار دارد و لوای مشرق را به گونه‌ای که جبرئیل نمی‌داند امام مهدی برمی‌گرداند، در حالیکه فرشتگان گرداگردش را فراگرفته و حلقه زده‌اند و در جلوی ایشان برگزیدگان الهی‌اند.

شمایل حجت علیه السلام

در فصل بعد گوید: او را نشانه و علامات است: از جمله پیشانی پهن و بینی عقابی است، و روشش در ملک بین نرمی و خشونت است، این را کب محفوظ مورد نظر (حق) را همراهی کن، زیرا پس از او خیری باقی نمی‌ماند، ولی خیر در پیش روی او و نزد اوست.

در فصل بعد گوید: پس از انقضای این دولتها، اعور یک چشم خروج می‌کند (مراد سفیانی است) و به فرمان الهی فتنه‌اش می‌میرد و دوباره به فرمان الهی،

آنچه که مرده بود زنده می‌شود.

در پخش نکته گوید: ختم به زمان منسوب نیست، و اگرچه ناگزیر از آن است که مقارن با حرکت فلک باشد، پس آن، بقای او و وقت و اوان وی است^۱، لذا از این جانب به زمان منسوب می‌شود، و همین‌طور است کار او در دیگر مراتب، کتاب عزیز به مقاماتش اشاره کرده و حالات و آیاتش را اعلام می‌دارد.

بدان! خداوند متعال این ختم مکرم و امام متبوع معظم، حامل لوای ولایت و خاتم آن و امام جماعت و حاکم آن را در مواضع بسیاری از کتاب عزیز خبر داده و بر او و بر مرتبه‌اش آگاهی داده تا امتیاز واقع شود، زیرا امام مهدی منسوب به بیت نبی چون امام متبوع و امر مسموع است، بسا که صفات آن دو به هم مشتبه گردد و نشانه‌هایش برای حقیقت جو اختلاط پیدا کند، اما عیسی علیه السلام، در آیات و نشانه‌هایش اشتراکی نیست، زیرا بدون شک پیامبر است و ابهامی ندارد، و چون ختم و مهدی هر یک از آن دو «ولی» هستند، بسا که لمس و لبس واقع شود و تعصب - از جهت دواعی نفس - پیدا شود.

از این روی از جهت این امر بزرگ، اهل بصایر و بینش باطنی بر این امر آگاهی و هشدار می‌دادند، اما عوام: ما را با آنان نه سخنی است و نه در کارشان مباشرتی، زیرا آنان تابع علمای خویش اند و اقتدا به فرمانروایانشان می‌کنند، ولی علما او را می‌شناسند و پا جای پایش می‌گذارند و از وی پیروی می‌کنند، حتی عیسی

۱. چنانکه گفتیم یکی از القاب حضرت حجت علیه السلام «صاحب الزمان» است، یعنی کسی که زمان در اختیارش می‌باشد و در قید چنبره زمان نیست، برعکس ما که اسیر زمان هستیم و زمان بر ما اثر گذارده، از کودکی به پیری می‌رسیم، اما آن حضرت (عج) زمان در چنبره قدرت اوست و بر آن تسلط داشته و صاحب زمان می‌باشد و مقامش «دهر» است، لذا صحبت از عمر طولانی آن حضرت و پیر و سالخورده نگردیدنش و تعجب از این امر، چنانکه بسیاری در معضله آن به بند افتاده‌اند، سخن بیهوده و بی‌حاصلی است و همان است که حکیم ترمذی گوید: ختم یکی بیش نیست - نه در هر زمان - بلکه در عالم یکی است و در اولیای محمدیین بزرگتر از او نمی‌باشد.

علیه السلام او را درک می کند و در برابر مردمان گواهی می دهد که او امام اعظم و ختام مقام اولیای کرام است، و گواهی دادن حضرت عیسی کافی است: «و ان ورائکم لعقبة کؤد لا یقطعها الا من ضم بطنه و سهل حزنه = آن سوی شما درّه ها و بلندی های دشواری است که آنها را کسی درمی نوردد که شکمش را جمع کند و ناهمواری هایش را هموار سازد» لذا موضعی است که خداوند بر آن هشدار داده که او به زودی بر دوستانش ظاهر می گردد، و بر دشمنانش پیروز می شود، این را نیک بدان!

ختم ولایت محمدی و ختم ولایت عام

در باب هفتاد و سوم فتوحات - در ذیل احوال رجبیون - گوید: از جمله ایشان ختم است و او یکی است، نه در هر زمان بلکه در عالم یکی است که خداوند بدو ولایت محمدی را ختم می کند، بنابراین در اولیای محمدیین بزرگتر از او نمی باشد، سپس گوییم: ختم دیگری هم هست که خداوند بدو ولایت عام را از آدم تا آخرین ولی ختم می نماید و او عیسی علیه السلام است، او ختم اولیاست، همچنانکه ختم دوره ملک بوده است، پس او را در قیامت دو حشر است: یک حشر در امت محمد (ص) دارد و یک حشر دیگر با رسولان علیهم السلام.

حکیم ترمذی گوید: روزگار به پایان نمی رسد تا خداوند خاتم اولیا را بیاورد. سپس حکیم پرسش یکصد و پنجاه و دوم که: «تأویل قائم به حجت چیست» و پرسش یکصد و پنجاه و سوم که: «از کجا با خلق صحبت می کند تا آنکه حجت خدا را بر آنان اقامه نماید؟ زیرا خدای متعال بر آنان حجت را به سبب عبودیت اقامه

۱. در این بخش از نکته - از کتاب عنقای مغرب - حضرت شیخ رضی الله عنه در سفته و سخن بی پرده گفته، عوام را حواله به متبوعانشان داده و فرموده: ما را با آنان کاری نیست، ولی علما (یعنی اولیا) او را می شناسند و پا جای پای مبارکش می نهند، و در پایان فرمود: این را نیک بفهم! نیک بفهم!

کرد و قائم را راهی به گنجینه‌های کلام قرار داد» را مطرح می‌کند که شیخ رضی الله عنه یا به دستش نرسیده و یا از جهاتی که بر ما پوشیده است از پاسخ آنها سر باز زده است، لذا ما آنچه را که در ترجمه فتوحات پاسخ داده‌ایم برای خوانندگان گرامی به عینه نقل می‌نماییم.

ختم ولایت از پرسش‌های حکیم ترمذی مشخص می‌شود

در کتاب ختم‌الاولیای حکیم ترمذی یکصد و پنجاه و هفت پرسش آمده که پرسش یکصد و پنجاه و یک و یکصد و پنجاه و دوم از آنها بدون پاسخ مانده است. نه در فتوحات آمده و نه در الجواب المستقیم. حال این سئوال‌ها در مکتوبه‌ای که در دست حضرت شیخ بوده نبوده و یا بوده و ایشان به عللی که بر ما معلوم نیست. از قبیل تقیه و مصلحت و یا مبهم بودن پرسش. از پاسخ آن خودداری کرده است؟ خدا می‌داند و بس. ما هرچه بگوییم از راه حدس است و گمان، و هر چه بیندیشیم از باب توهم است و پندار، لذا آن دو پرسش را در این تعلقیه آورده و چون اصطلاحات آن دو منطبق بر قواعد شیعه است. مترجم. تعلیقی درخور فهم قاصر خویش بر آن افزود، باشد که راهگشا باشد.

این دو پرسش پس از پرسش یکصد و پنجاهم که: تأویل بیان رسول خدا(ص): اهل بیت من پناهگاه امت من اند چیست؟ و پرسش یکصد و پنجاه و یکم که: «تأویل آل محمد چیست؟» آمده و عنوان آن دو. یعنی پرسش یکصد و پنجاه و دوم و یکصد و پنجاه و سوم. را در بالا ذکر کردیم و پرسش یکصد و پنجاه و چهارم این است که: «خزاین حجت از خزاین و گنجینه‌های کلام. از خزاین علم تدبیر. کجاست؟»

ما این پنج پرسش پی در پی را از آن جهت در این تعلقیه آوردیم تا دانسته شود، آن دو پرسش از قلم نیفتاده و هر پنج در سلک یک عقد و رشته، و از مبانی

تشیع می‌باشند، عدم پاسخ بدانها را فقط خدا می‌داند و بس، و امکان دارد از جهت عدم آگاهی شیخ برمبانی اصولی و اعتقادی شیعه، از پاسخش بازایستاده باشد. والله اعلم بحقائق الامور..

تأویل قائم به حجت

در کتاب اصول کافی - کتاب عقل و جهل - در حدیث بیست و یکم آن از حضرت باقر آل محمد علیهم‌السلام روایت شده که فرمود: چون قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان گذاشته، بدان کار عقولشان را جمع کند و خرده‌هایشان کامل شود.

صدرالمتألهین در شرح این حدیث گوید: اینکه امام فرمود: چون قائم ما قیام کند، آن قائم حضرت مهدی صاحب‌الزمان صلوات الله و سلامه علیه می‌باشد که هم‌اکنون زنده است، جز آنکه از دیدگان مردم پنهان و از ادراک حواس (ظاهری) پوشیده است، و ازیرا قائم نامیده شده که به گونه‌ای از وجود موجود است. نه می‌پوسد و نه مریض می‌شود و نه پیر می‌گردد و نه به تغییرات امور فرسودگی می‌پذیرد و نه گردش روزگار او را پزمرده کرده و نه به تأثیر حرکات افلاک و ستارگان مرگ و نابودی بر او وارد می‌شود. بلکه مرگ و حیات آن حضرت به حسب اراده الهی و مشیت اوست، بدون سبب قرار گرفتن اسبابی و یا واسطه شدن عللی و یا وسیله شدن استعدادات موادی، و با این همه جوهر روح آن حضرت مفارق و جدای از جسد (مبارک) نیست، بلکه می‌خورد و می‌آشامد و سخن می‌گوید و حرکت می‌کند و ساکن می‌شود و راه می‌رود و می‌نشیند و می‌نویسد.

چنانکه حدیث مشهوری که راویان مورد اعتماد از روایت کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده‌اند بدان دلالت دارد که آن حضرت فرمود: با بدن‌هایی که روح‌های آنها به جای بسیار بلند آویخته در دنیا زندگی می‌کنند. آنان

در زمین خلفای الهی اند و خوانندگان به دین او - و این پس از چند سطری است که پیش از آن فرموده: بلی زمین خالی و تهی نمی ماند از حجتی که به خدا قائم باشد، و او یا آشکار و مشهور است و یا پنهان و پوشیده، تا حجت‌ها و دلایل الهی از بین نرود -.

و خلاصه چگونگی حیات و بقای آن حضرت در زمین، مانند کیفیت حیات و بقای حضرت عیسی علیه السلام در آسمان است، و هر کس اکنون انکار وجود حضرت مهدی علیه السلام را بنماید و یا طول زندگانش را به این مقدار بعید شمارد (این انکار و استبعاد) به واسطه کوتاهی علم و ضعف ایمان و کمی شناخت او به چگونگی موضوع است.

و بیان امام که: چون قائم ما، یعنی هنگامی که خارج شد و ظهور نمود. و این خروج ناگزیر وقوع خواهد یافت اگرچه از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، در این باره اخبار و روایات بسیار وارد شده که از مرز شمار بیرون است، و آنها را موافق و مخالف هر دو نقل کرده و تمام امت مسلمان به ویژه صاحب‌دلان و اهل مکاشفه بر آن اتفاق و هم‌آهنگی دارند.

شیخ ما بهایی قدس سره در شرحش بر احادیث چهل‌گانه، خلاصه آنچه را شیخ عارف محقق محیی‌الدین اعرابی درباره این مطلب در کتاب فتوحات مکی بیان داشته نقل نموده که ما آن فصل را بدون آنکه چیزی از آن بکاهیم، به عینه بیان و نقل می‌نماییم تا شخص محقق در اطراف کلام او اندیشیده، و بصیرت و بینایش فزونی یابد، در باب سیصد و شصت و شش در معرفت وزرای حضرت مهدی علیه السلام که در آخر زمان ظهور می‌کند گوید:

بدانکه خداوند ما و تو را تأیید و یاری فرماید که خدای را خلیفه‌ای است هنگامی که زمین پر از ستم و جور شود خروج خواهد نمود و آن را پر از عدل و داد خواهد کرد، و اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را امتداد

خواهد داد تا این خلیفه از عترت حضرت رسول از فرزندان فاطمه که نامش همانم رسول و نیایش حسین بن علی بن ابی طالب سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین است ظهور و حکومت کند، بین رکن و مقام (ابراهیم) بیعت می‌کند و در خلقت و خو، شباهت تام به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌دارد، چون کسی در خو همانند حضرت رسول خدا نمی‌باشد و خداود درباره‌اش می‌فرماید [انک لعلی خلق عظیم = و تو خلقی عظیم داری - ۴ / قلم].

او دارای پیشیانی پهن و بزرگ و بینی عقابی است، سعادت‌مندترین مردم به آن حضرت اهل کوفه‌اند، مال را مساوی تقسیم می‌نماید و در افراد به عدل حکم می‌کند و تمام قضایا را رسیدگی می‌کند. مردی می‌آید و می‌گوید ای مهدی به من ببخش - در حالی که اموال در حضورش قرار دارد - آنچه که می‌تواند حمل کند در دامنش می‌ریزد، در زمان فترت دینی خارج می‌شود، خداوند به واسطه او آنچه که به وسیله قرآن جاری نشده جاری می‌فرماید. مرد شب می‌کند در حالی که جاهل و ترسو و بخیل است، و صبح می‌نماید در حالی که داناترین و بخشنده‌ترین و دلیرترین مردمان است، صلاحیت این کار را خداوند بدو در شبی که فتح و پیروزی در حضورش می‌دود خواهد داد.

او پنج و یا هفت و یا نه سال (بعد از ظهور) زندگانی می‌کند و گام به گام اثر حضرت رسول را پیروی می‌نماید، ضعیف را تقویت می‌کند و بر سختی‌ها یاریش می‌نماید، آنچه می‌گوید انجام می‌دهد و آنچه می‌داند می‌گوید و آنچه شهود می‌نماید می‌داند.

خداوند شهر رومی را با تکبیر هفتاد هزار نفر از مسلمانان از فرزندان اسحاق به تسخیر او درمی‌آورد، ستم و اهل آن را ریشه کن کرده و دین را برپا می‌دارد، روح را در اسلام می‌دمد و اسلام به او بعد از خواری، عزت و بزرگی می‌یابد و پس از مردنش زنده می‌شود، جزیه و خراج را وضع می‌کند و مردم را به نیروی شمشیر به

سوی خدا می خواند، هر کس خودداری کند کشته می شود و هر که ستیز کند خوار می گردد، از دین آنچه که دین حقیقی است ظاهر می شود که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله حیات داشت بدان حکم می فرمود، مذاهب و آئین های مختلف را از زمین ریشه کن کرده و جز دین خالص را باقی نمی گذارد.

دشمنان او مقلدان علما و علمای اهل اجتهاداند. چون از جانب او حکم به خلاف آنچه پیشوایانشان استنباط می کنند می بینند با کراهت و ناخوشی به زیر حکم او داخل می شوند - یعنی از ترس شمشیر و ابهت او و طمع به آنچه (از اموال) که نزد اوست - خوشحالی عمومی مسلمانان از خصوصشان بیشتر است.

عارفان الهی که اهل حقایق اند از روی شهود و کشف و تعریف الهی با او بیعت می کنند، او را مردانی الهی همراهی می کنند که دعوتش را برپا داشته و یاریش می کنند، آنان وزیرانند که سنگینی های مملکت را حمل کرده و او را بر آنچه که خداوند بدان مأمورش ساخته کمک می کنند. حضرت عیسی بن مریم در مناره سفید که در مشرق شهر دمشق است بین دو جامه که با گل سرخ رنگ شده است در حالی که بر دو فرشته تکیه داده فرود می آید، فرشته ای از جانب راست او و فرشته ای از جهت چپ اش، از سرش قطرات آب چون مروارید می چکد و گویا که از گرمابه بیرون آمده است، در حالی که مردم مشغول خواندن نماز عصراند امام از جای خود کناره گرفته و جلو ایستاده و مردم به سنت محمد صلی الله علیه وآله به او اقتدا می کنند، صلیب را می شکنند و خوک را می کشند. خداوند حضرت مهدی علیه السلام را پاک و پاکیزه از دنیا می برد.

سپس (محبی الدین) گوید:

و عین امام العالمین فقیدُ	الا أن ختم الاولیاء شهیدُ
هو الصارم الهندی حین یبیدُ	هو السید المهدی من آل احمدٍ
هو الوابل الوسمی حین یجودُ	هو الشمس یجلو کل غمٍّ و ظلمةٍ

آگاه باش که ختم اولیا شهید خواهد شد
و وجود امام عالمیان از دست خواهد رفت
او حضرت مهدی از دودمان احمد است
و او شمشیر هندی است هنگامی که نابود می‌کند
او خورشیدی است که هر ابر و تاریکی را برطرف می‌کند
و او باران نشان‌داری است هنگامی که می‌بخشد

خداوند برای او گروهی را به وزارت برمی‌گزیند که از پنهانی‌های (علم) غیب خود به آنان چیزهایی بخشیده و آنان را از جهت کشف و شهود به حقایق و آنچه که امر الهی در میان بندگانش بر آن قرار دارد آگاهی داده است، با مشورت آنان حل و فصل امور می‌کند، آنان عارفانی هستند که آنچه آنجاست می‌دانند.

او در نفس خود صاحب شمشیر حق و سیاست مدنی است، از جانب خدا، آن مقدار که مرتبه و منزلت او نیاز بدان دارد می‌داند. چون او خلیفه راست‌گفتار و درست‌کرداری است که زبان حیوانات را می‌داند، عدل او در انسان و جن جاری است، و از اسرار علم وزیران او که خداوند به وزارتشان برگزیده این سخن حق است [و کان حقاً علينا نصر المؤمنین = و یاری کردن مؤمنان بر عهده ما بود - ۴۷ / روم] و آنان بر قدم مردانی از صحابیان اند که [صدقوا ما عاهدوا الله علیه = مردانی اند که به پیمان خویش با خدا وفا کرده‌اند - ۲۳ / احزاب].

و اینان از عجم‌اند و مطلقاً عرب نیستند، ولی جز به زبان عربی سخن نمی‌گویند. آنان را نگهدارنده و حافظی است که از جنس ایشان نیست. هیچ‌گاه خدای را عصیان و سرپیچی نکرده. او برگزیده‌ترین وزیران و برترین امینان است، پس این آیه را به آنان بخشیده تا هجیرشان باشد و داستان‌سرای شب آنان.

پس دانستید که راستی و صدق شمشیر الهی در زمین اوست، به هیچ‌کس

برپایی نمی‌یابد، و هیچ‌کس به آن انصاف نمی‌یابد جز آنکه خداوند پیروزیش بخشد، چون صدق صفت اوست و صادق نام او، لذا با دیدگانی سالم از درد و بیماری بدان نظر افکنده و با گام‌های ثابت و محکم، راه هدایت را درنوردیدند و ندیدند که حق، مؤمنی را به (کمک) مؤمن دیگر مقید کرده باشد، بلکه بر خود یاری مؤمنان را لازم دانسته است.

سپس (محبی‌الدین اعرابی) گوید: صاحبان علم رسمی این مرتبه را ندارند (یعنی مرتبه تعریف الهی و الهام گرفتن از عالم غیب را) چون بر دوستی مقام و ریاست و پیشوایی بر بندگان خدا و نیاز عموم بدانان چسبیده‌اند، لذا نه خود رستگار می‌شوند و نه کسی از آنان رستگاری می‌یابد، و این حالت فقیهان زمان است که تمایل به منصب از قضا و حربه و تدریس و شهادت دارند.

اما آنان که به دین‌داری معروف شده‌اند، شانه‌های خود را جمع کرده و به سوی مردم به گوشه چشم می‌نگرند - نگریستن آدم فروتن - و لب‌های خود را به حالت ذکر گفتن حرکت می‌دهند تا بیننده بداند که ایشان در حال ذکراند، اینان در سخنشان خودبین (اند) و هنگام بیان دهان را کج می‌کنند (و کلمات را با آب و تاب و یا از مخرج ادا می‌نمایند) بر آنان یاوه‌سرایی و نفس‌پرستی چیره است و دل‌هاشان، دل‌های گرگان است، خداوند هیچ‌گاه به سویشان ننگرد. این حال متدینین از ایشان است - نه آنان که همنشینان شیطانند و مردم را نیازی بدانان نیست - اینان برای (ظاهر فریبی) مردم، پوست میش دربرمی‌کنند، برادران ظاهری‌اند و دشمنان پنهانی، پس خداوند آنان را (مردم را) بازگردانیده و از موی پیشیانی‌شان گرفته و به آنچه که سعادتشان در آن است می‌راند.

و چون امام مهدی خارج شود، او را دشمن آشکاری به‌خصوص، جز فقیهان نیست. چون آنان را نه ریاستی می‌ماند و نه امتیازی از عموم مردم، آنان را علم به حکم جز اندکی باقی نمی‌ماند، خلاف در احکام از جهان همراه با خروج این امام

برخاسته خواهد شد، و اگر شمشیر به دست او نباشد هر آینه فقیهان دستور به کشتن و قتل او می‌دهند، ولی خداوند او را با شمشیر و کرم و بخشش ظاهر می‌نماید. لذا هم به او امید دارند و هم از او می‌ترسند و حکمش را بدون ایمان می‌پذیرند و در دل عکس آن را پنهان می‌کنند. بلکه درباره‌اش عقیده دارند که اگر درباره آنان به غیرمذهبتان حکمی صادر کرد، او در این حکم بر گمراهی است. چون آنان معتقدند اهل اجتهاد و زمانش گذشته، و مجتهدی در جهان نمانده است.

بینش دادنی ملکوتی

بیان امام که: خداوند دستش را بر سر بندگان می‌گذارد.
بدان: خداوند منزّه از جوارح و اعضا و بلکه مطلقاً منزّه از تکثرو تغیر و تشبیه به چیزی از اشیا است. چون همانند او چیزی در زمین و آسمان، نمی‌باشد و بلکه از این تنزیه و دورداشت نیز، منزّه است (چون تنزیه نیز تشبیه به مجردات است) همچنان که از تشبیه منزّه است، جز آنکه از واسطه جود و بخشش و فیض او که فرشته‌ای از فرشتگان است، تعبیر به دست و یا انگشت می‌شود، چنان که در بیانش آمده [بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء = بلکه دو دست (رحمت) او گشوده است، و چنانکه بخواد روزی می‌دهد - ۶۴ / مائده] و بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء = قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خدای رحمان قرار دارد، هر گونه که بخواد آن را گردش می‌دهد.

و مراد از سر بندگان، نفوس ناطقه و عقول هیولایی ایشان است، زیرا عقل در وجود آدمی برترین چیز از قوا و اجزای باطنی و ظاهری اوست.

و بیان امام که: پس بدان کار عقولشان را جمع کند، یعنی خداوند به واسطه آن

فرشته قدسی و جوهر عقلی، عقول بندگان را از جهت تعلیم و الهام جمع کند. چون عقول انسانی در آغاز وجودشان غرق در طبایع ابدان و پراکنده در حواس و پخش در میل‌ها و خواست‌ها - نسبت به اهداف و شهوات - و در آرزوها و خواست‌ها، منقسم به انواع شاخه‌های میل و خواهش‌هایند، و چون توفیق (الهی) شخص را یاری دهد و آگاهی یابد که آن سوی این جهان، جهانی دیگر است، در این حال، ذات و نفس خویش را شناخته و عقلش را به علم و حال، کمال بخشیده و بازگشت به ذات خود نموده، و به سوی جایگاه اصلی خود بازگردیده، و از مقام جدایی و تفرقه و کثرت به مقام جمعیت و وحدت برگشته و از محل جدایی به وصل و از فرع به اصل بازگشت می‌نماید.

چون ثابت و محقق شد که نفوس انسانی از زمان پدرمان آدم علیه‌السلام تا هنگام برانگیختن رسول خاتم صلی الله علیه وآله در حال لطیف و ضافی شدن بوده، و در نیک‌پذیری و استعداد در مقام ترقی و بالا رفتن است، و بدین جهت بود که هر گاه رسولی از پی رسول دیگر می‌آمد معجزه پیغمبر پسین نسبت به پیغمبر پیشین به معقول نزدیک‌تر از محسوس، و به روحانی بودن کم فاصله‌تر از جسمانی بودن بوده است.

و بدین سبب بود که معجزه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله قرآن و کتاب بود که آن امری عقلی است، و صاحبان عقلهای بلند و پاک می‌دانند که معجزه است، و اگر بر امت‌های پیشین نازل می‌شد، به واسطه نداشتن استعداد، درک آن حجت بر آنان نبود.

سپس از زمان برانگیخته شدن حضرت رسول تا آخر زمان، استعدادات همین گونه در ترقی و نفوس در تلطیف و پاک شدن می‌باشند، لذا نیازی به آمدن رسولی دیگر که از جانب خداوند بر آنان حجت باشد ندارند، بلکه حجت از جانب خداوند، بر آنان عقلی است که همان رسول داخلی می‌باشد.

پس در آخر زمان استعدادات نفوس ترقی کرده به گونه‌ای که برای ترقی نیازی به معلم و آموزنده خارجی - آن چنان که بین مردم هم‌اکنون رسم است - ندارند، بلکه به واسطه الهام غیبی از آموختن ظاهری، و به سبب راهنمای داخلی از آموزنده خارجی، و به توسط به کمال رساننده عقلی از معلم حسی - همچنان که اولیا نیز این گونه‌اند - بی‌نیاز می‌شوند.

بنابراین فرشته عقلی همان دست خداست که عقول آنان را جمع آورده و خرده‌هایشان را به کمال می‌رساند. در آنچه که ما در شرح این حدیث بیان داشتیم اندیشه نما و طالب کشف (حقیقت) بوده و راه عدل و انصاف را پوئیده و از جدل و انحراف و بیراهه رفتن بازگردد تا بعضی از اسرار پنهان در پشت پرده‌ها، بر تو کشف گردد و بر سرزمین قلبت، نور ستاره درخشان از افق عالم انوار بتابد.

پرسش یکصد و پنجاه و سوم:

از کجا با خلق صحبت می‌کند تا حجت خدا را بر آنان اقامه کند...؟

پاسخ:

از کجا با خلق صحبت می‌کند؟ از آنجا که در حدیث باقر آل محمد علیه و علیهم‌السلام آمده که: «اذا قام قائمنا وضع الله یدَهُ علی رؤس العباد فجمع به عقولهم و کملت به احلامهم» اما حجت خدا بر خلقش به عقل است. زیرا صادق آل محمد علیه و علیهم‌السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان پیغمبر است، اما حجت خدا بر خلقش عقل است، و فرمود: عقل راهنمای مؤمن است (البته آن عقلی که: «ما عُبدَ به الرحمان و اکتسب به الجنان» رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! هیچ تهیدستی سخت‌تر از نادانی و هیچ مالی سودآورتر از عقل نیست، رسول خدا (ص) فرمود: مردی را دیدید که نماز بسیار به جای می‌آورد و روزه زیادی می‌گیرد، به او ننگرید تا بنگرید عقلش چگونه است، زیرا به

وسيلة عقل است که انسان راه به عبودیت پیدا می‌کند و خدایش را می‌شناسد. اینککه (حکیم ترمذی در پرسش خود) فرموده: قائم بدان راهی به گنجینه‌های کلام قرار داد، گنجینه‌های کلام همان کلماتی است که به رسول خدا (ص) داده شده است و فرموده: «اوتیت جوامع الکلم» و شرح‌اش بارها در ترجمه این کتاب آمده است^۱ قائم بدان، بنده‌ای است که از جهت عقل راه به عبودیت او پیدات می‌کند و او - عز و جل - رادرزیر سایه حجت و پیروی امام - از آن حیث که اوست - پرستش کرده و عبودیت به جای می‌آورد.

عمار ساباطی گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: کدامیک از این دو بهتر است عبادت پنهان با امام پنهان - در زمان دولت باطل - یا عبادت در زمان ظهور دولت حق - یا امام ظاهر؟ - فرمود: ای عمار! به خدا سوگند عبادت شما در پنهان - با امام پنهانتان در دولت باطل و در حال صلح با دشمن و ترس شما از دولت باطل - بهتر است از عبادت کسی که خدای را در زمان ظهور حق با امام بر حق و ظاهر، و در زمان دولت حق عبادت کند، عبادت با ترس و در زمان دولت باطل، مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در یکی از کلمات حکمی‌اش فرموده: بار خدایا! من می‌دانم که تو یک روز هم زمینت را از حجتی که بر خلق قائم است خالی نمی‌سازی، او یا آشکار است و فرمانش را برند و یا ترسان و پنهان است، تا آنکه حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نشوند، ولی آنان کجایند و چنداند؟ ایشان از لحاظ شمار بسیار اندک‌اند و از لحاظ ارزش و ارجمندی نزد خدای بسیار بزرگ‌اند. ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبراند، همان امامانی که به آدابشان پرورش یافته و به راه آنان رفته‌اند، روح‌های ایشان به

۱. مترجم درباره این حدیث نبوی مقاله‌ای مفصل دارد که آن را به درخواست دایرةالمعارف به نگارش درآورده است تا چاپ شود.

مقام بالا معلق است...های!های! خوشا به حال ایشان که در زمان صلح و آرامش بر دین‌شان شکیبایی ورزیدند، واشوقاه از اشتیاق به دیدار ایشان در زمان ظهور دولتشان. خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع کند.^۱

صدرالمتألهین در شرح کتاب حجت اصول کافی گوید: حکما و عرفا به واسطه قوانین عقلی و آیات قرآنی می‌دانند که زمین خالی از کسی که حجت الهی بر خلقش بوده و عهده‌دار این امر باشد نیست، و او باید یا پیغمبر و یا امام وصی باشد و به این امر سنت الهی از زمان آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران جاری بوده، تا زمان پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله که نبوت به او ختم شده - یعنی نبوت رسالت و تشریح - ولی امامت که باطن نبوت است تا قیامت باقی است و در هر زمانی - بعد از زمان رسالت - ناگزیر از وجود ولی‌ای است که خدای را بر شهود کشفی پرستش کرده و علم کتاب الهی و ریشه علوم علما و مجتهدان نزد او بوده، و او را ریاست مطلق و امامت در امر دین و دنیا باشد. خواه عموم مردم او را اطاعت کنند و یا سرکشی نمایند و یا اینکه مردمان قبولش داشته باشند و یا انکارش کنند، همچنان که رسول، رسول است اگرچه هیچ‌کس به رسالت او ایمان نیاورد، چنان که حضرت نوح این چنین بود، همچنین امام هم امام است اگر چه حتی یک نفر از مردم او را اطاعت نمایند.

پس اینان عابدان و عارفان به خدا و بر بینش و کشف‌اند، و همچنانکه نبوت و رسالت به رسول ما محمد صلی الله علیه و آله ختم شده، همچنین ولایت و امامت به آخرین فرزند معصومان ختم می‌گردد، و او کسی است که نامش همان رسول خدا و معنایش معنای اوست که به وجودش زمین بر پا و بندگان روزی می‌خورند و با ظهورش خداوند زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، پس از آنکه از جور و ستم

۱. تمام این احادیث از کتاب اصول کافی مرحوم کلینی به ترجمه نقل شده.

پر شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه به کمیل بن زیاد می فرماید: زمین خالی از کسی که حجت و قائم (به امر) خدا باشد نیست، و او یا آشکار و مشهور است و یا ترسان و پنهان، تا آن که حجت های الهی و دلایل او باطل نشود... خداوند بدیشان حجت ها و دلایل روشن خود را حفظ می کند، آنان در زمین جانشینان و خلفای الهی اند که مردم را به سوی دین او می خوانند.

صدرالمتألهین گوید، در این فقره از بیان امام چند دلیل است: نخست آن که دانشمند حقیقی و عارف ربانی را ولایت بردین و دنیا و ریاست بزرگ است. دوم آن که: زنجیره عرفان الهی و ولایت مطلقه هیچ گاه قطع نمی شود. سوم آن که: آبادانی جهان و بقای انواع در آن بستگی به وجود عالم ربانی دارد - چنان که در حکمت متعالی برهان بر آن اقامه شده است - پس اعتراف به وجود امامی که نگهدارنده دین در هر زمانی باشد لازم می آید. چهارم آن که: این قائم به حجت الهی لازم نیست که ظاهر مشهور - مانند حضرت علی علیه السلام در زمان عهده داری خلافت ظاهری - باشد، چه بسا که مانند فرزندان معصومش - که درود الهی بر آنان باد - پنهان و پوشیده باشد - پنجم آن که فرمود: علم و دانش با بینایی حقیقی به ایشان روی آورد، دلالت دارد که علوم اولیای الهی به حدس و فراست تام و الهام از جانب خداوند حاصل می شود و خداوند آنان را بر حقایق آگاه نموده و نوری از جانب خود بر دل های آنان تابانیده و اشیا را همان گونه که هستند به آنها می نمایاند، این روح یقین است.

پس خداوند زمین را بدون امام وانمی گذارد، حتی اگر یک زمانی را فرض کنی که در زمین امامی نباشد حق از باطل باز شناخته نمی شود، چنان که از حضرت باقر علیه السلام در کافی آمده: تنها به واسطه نور وحی و الهام دانسته می شود.

در تأیید این مطلب حدیثی است که جابر بن یزید جعفی به حضرت باقر

علیه السلام عرض کرد که: به چه دلیلی نیاز به پیغمبر و امام هست؟ فرمود: برای بقای جهان بر صلاح، زیرا تا پیامبر و امام در میان اهل زمین هستند خداوند عذاب را از آنان باز می‌دارد، چون فرمود، و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم - یعنی: تا تو در میان آنانی خداوند عذابشان نمی‌کند (۳۳ / انفال) و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان امانی (از عذاب) برای اهل آسمان اند و اهل بیت من هم امانی برای اهل زمین، و چون ستارگان زایل شوند اهل آسمان آن چه را که ناخوش دارند بر سرشان آید، و چون اهل بیت من هم بروند اهل زمین آن چه را که ناخوش دارند بر سرشان آید.

اهل بیت پیغمبر یعنی کسانی که خداوند عز و جل اطاعتشان را به اطاعت خودش قرین کرده و فرموده: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - یعنی: شما که مؤمنید! خدای را اطاعت کنید و رسول خدا و والیان امر از خودتان را اطاعت کنید (۵۹ / نساء) که مطلقاً ائمه علیه السلام اند - چنان که احادیث فراوان بر این مطلب دلالت دارد -.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که: به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح کرد زمینی را بدون امامی که به وسیله او به سوی خداوند هدایت شوند وانگذارد، و او حجت خداست بر بندگانش و زمین بدون امامی که حجت خدا بر بندگانش باشد باقی نمی‌ماند. صدرالمتألهین گوید: زمین جز به وجود امام، آبادان و باقی نمی‌ماند تا خلق بتوانند در آن زندگی کنند، چون نیاز به پیغمبر و وصی او در زندگی دنیا و آخرت - هر دو - می‌باشد.

و فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو رود. صدرالمتألهین گوید: امام یعنی انسان کاملی که فرمانروا و سلطان عالم زمینی و خلیفه و جانشین خداوند در آن است. پس زمین و آن چه که در آن است برای او آفریده شده است، و هر چه که برای چیزی آفریده شده، اگر آن شیء نباشد آن چیز، نیست و نابود است.

و باز فرمود: (یعنی حضرت باقر علیه السلام) اگر امام لحظه‌ای از زمین برگرفته شود، زمین با اهلش مضطرب گردد - همچنان که دریا - صدرالمتألهین گوید: یعنی وجود پیغمبر و یا امام تنها برای نیاز خلق در اصلاح دین و دنیاشان به او نیست - و اگرچه این امر ناگزیر بر وجود او مترتب می‌شود - بلکه زمین و هر کس در آن است به وجود او قائم و برپا است، زیرا وجود کونی او علت غایی وجود زمین و غیره است، لذا زمین و هر کس که در آن است لحظه‌ای بر پا - جز به وجود انسان کامل - نمی‌باشد.

کلینی در کتاب کافی گوید، وجود امامان راه‌ها و گذرگاه‌های به سوی خداوند است، و اینان هم نشانه و هم مکان نوراند، و باز در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: ابن ابی العلاء از آن حضرت می‌پرسد آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت می‌فرماید: نه! اگر بدون امام باشد فرو ریزد. از این حدیث روشن می‌شود که اصولاً زمین بدون حجت، که پیغمبر و امام هر عصری است باقی و پایدار نمی‌ماند، راز بقای حضرت مهدی سلام الله علیه و پس از آن ایام رجعت - که امام آن را «ایام الله» خوانده - مؤید این گفتار و خالی نبودن زمین از حجت و امام است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر ناشناختن ما معذور نیستند، هر که ما را شناسد مؤمن است و هر که انکار کند کافر است، و آنکه شناسد و انکار هم نکند گمراه است تا به هدایتی که خداوند بر او از اطاعت ما واجب کرده بازگردد.

در زیارت جامعه آمده: شما شاهراه بزرگ الهی و صراط استوار اوید! یعنی امام هم راه است و هم راهبر. هر کس آن راه را پویید به بالاترین درجات رسیده و در هر مرتبه‌ای از آن مراتب به شأنی از شئون امامان راه خواهد یافت.

پرسش یکصد و پنجاه و دوم:

خزاین و گنجینه‌های حجت، از خزاین کلام - از خزاین علم تدبیر - کجاست؟^۱

پاسخ:

کجایی تمام این خزاین در بیان الهی است که: «فله الحجة البالغة = حجت و برهان رسا خاص خداست - ۱۵۰ - انعام» یعنی به تمام وجه، بنابراین آغازش تدبیر است که خزاین عام می‌باشد، و بیانش: «یدبر الامر = تدبیر امور می‌کند - ۲ / رعد» است، در این خزاین، خزاین کلام می‌باشد، چون خزاین علم تدبیر حاوی خزاین چندی است، از آن جمله خزاین کلام است و بیانش: «یفصل الايات = آیات را تفصیل می‌دهد - ۲ / رعد» یعنی به واسطه کلام.

تکمله

شیخ رضی الله عنه در باب سیصد و شصت و نه - در وصل نوزدهم - گوید: هر یک از علما در علم رسمی و احوال، درجه استادی دارند و در مقامات و منازل صاحب مقاماتی چنداند، تا آنکه نوبت به خاتم مجتهدان محمدی می‌رسد، او نیز به ختم عامه که روح الله و کلمه الهی است منتهی می‌گردد، او آخرین متعلم و آخرین استادی است که تعلیم می‌دهد، او و اصحابش از امت پیامبر اسلام (ص) بوده که در یک «آن» و با یک نسیم پاک می‌میرند.

پس خاتم‌الاولیاء دو نفراند: یکی ختم عامه است که حضرت عیسی علیه‌السلام است و آخرین ولی است که پس از او ولی دیگری نخواهد بود، اما خاتم‌الاولیاء والمجتهدین، از نسل محمد صلی الله علیه وسلم، دیگری خواهد

۱. خزاین علم تدبیر بین خزاین حجت و خزاین کلام است. «الجواب المستقیم».

البته در کتاب ختم‌الاولیاء حکیم ترمذی، این پرسش یکصد و پنجاه و چهارم می‌باشد و دو پرسش میانی آن دو بود که در متن بیان داشتیم.

بود. اما ختم اولیای دیگری هم هست که وی حضرت شیخ رضی الله عنه می باشد، بنابراین شیخ خاتم ولایت مقیده است که تابع ولایت مطلقه محمدیه می باشد، و حضرت علی علیه السلام رتبتاً خاتم ولایت مطلقه محمدیه است که ولایت به وراثت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می رسد، و حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامه اولیای قبل از پیامبر اسلام می باشد. و دلیل خاتم ولایت مطلقه بودن علی بن ابی طالب اینکه در باب ششم فتوحات گوید: اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب، امام العالم و سر الانبیاء اجمعین.

صفت مهدی و صفات وزرای مهدی

شیخ در باب سیصد و شصت و شش فتوحات گوید: ختم ولایت محمدی داناترین مردمان به خداوند متعال است، کسی در زمان او و بعد او داناتر به خداوند و احکام او نمی باشد، پس او و قرآن دو برادراند، در همین باب ویژگی های آن حضرت را برمی شمرد که ما برخی از آنها را در دو پرسش حکیم ترمذی که شیخ موفق به پاسخ آن دو نشده بود بیان داشتیم، و برای آن حضرت نه صفت را برمی شمرد که باید او و وزرایش دارا باشند، و این صفات تا روز رستاخیز برای هیچ یک از پیشوایان دینی که خلیفه خدا و رسول او بوده اند موجود نمی باشد مگر برای حضرت مهدی علیه السلام، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وآله به عصمت و پاکی و اصابت او در احکامش گواهی داده، و دلیل عقلی به عصمت رسول خدا(ص) - در آنچه از جانب پروردگارش از احکام وضع شده اش به بندگانش می رساند - گواهی داده است.

صفات نه گانه مهدی - خاتم الاولیاء -

صفات نه گانه ای که شیخ برای حضرت مهدی - خاتم الاولیاء - علیه الصلوة

والسلام برمی‌شمرد عبارتند از: نفوذ بینایی و بینش، و معرفت خطاب الهی - هنگام القاء ربانی - و علم ترجمه از خدا، و تعیین مراتب کارگزاران و والیان امر، و رحمت در عین خشم و غضب، و آنچه که ملک از ارزاق محسوس و معقول بدان نیازمند است، و علم تداخل امور بعضی در بعض دیگر، و مبالغه و استقصا در برآوردن نیازهای مردمان، و وقوف بر علم غیبی که در عالم کون - در مدت زمان خاص خویش - بدان نیازمند است.

پس طبق سخن شیخ رضی الله عنه، حضرت مهدی علیه السلام علم غیبی داشته و تمام حوادث و پیشامدها را قبل از وقوعش به او خبر می‌دهد، و هر چه می‌باید اتفاق افتد بدو گفته می‌شود، و اگر در آن برای رعیتش دربرداشته باشد، سپاس خدای را به جا می‌آورد و از آن ساکت می‌ماند، و اگر در آن عقوبت و نزول بلای عام و یا بر اشخاصی معین است، از خداوند درباره آنان درخواست شفاعت کرده و تضرع می‌نماید، لذا خداوند هم آن بلا را به رحمت خویش و کرمش از آنان برطرف ساخته و دعایش را مستجاب می‌نماید... و بسیاری از این قبیل امور^۱.

تحلیل مبحث خاتم‌الاولیاء از دیدگاه خاتم‌العرفاء و الحكماء

آقا محمد رضا قمشه‌ای اصفهانی

ایشان در بخشی از تعلیقاتش بر فصّ شیشی کتاب فصوص‌الحکم شیخ رضی الله عنه گوید: اینکه قیصری گفته: ختم ولایت مطلقاً عیسی علیه السلام است، یعنی ولایت عام که مقابل ولایت محمدی است در زمان، به عیسی (ع) ختم می‌شود و پس از او ولایی از اولیا - در زمان - پدید نمی‌آید تا رستاخیز، پس او در زمان این امت به نبوت مطلقه «ولی» است - یعنی به نبوت تعریف - همان گونه که به

۱. این همان علم امام است که به علم حضوری - نه اشائی - معروف است و ما آن را در رساله امامت در قرآن و سنت و عقل و عرفان بیانی مشروح و مستوفی داده‌ایم.

نبوت تشریح در زمان امتش «ولی» بود، و بین نبوت تعریفی و تشریحی خود حایل شده، و اگر خواستی بگو: بین ولایت تعریفی و تشریحی خود، پس در آخر زمان - یعنی در ظهور حضرت قائم - به گونه وارث فرود می آید، چون بعد از رحلت آن حضرت «ولی» باقی می ماند، یعنی ولی خاتم که پس از او ولی نخواهد بود - یعنی در دنیا - پس اول «ولی» در دنیا و به حسب زمان، نبی بود که عبارت از آدم علیه السلام است، و آخر آن هم نبی است که عیسی علیه السلام می باشد، یعنی آخرین اولیا در دنیا و به حسب زمان نبی است که عیسی علیه السلام می باشد.

و اینکه قیصری گفته نبوت اختصاص: یعنی نبوت تشریح، زیرا او علیه السلام نبی، به نبوت تشریحی بود و آن از اختصاصاتی است که با کسب به دست نمی آید، برعکس نبوت تعریف که با کسب به دست می آید، این عبارت او دلالت دارد که مرادش از ختم - در اینجا - ختم به حسب زمان است.

و اینکه گوید: اما ختم ولایت عام که پس از او ولی پدید نمی آید، عیسی علیه السلام است، این سخن تصریح دارد که مراد از ختم در اینجا ختم به حسب زمان است، و مرادش از اینکه عیسی علیه السلام خاتم اولیاست، ختم ولایت عام است که مقابل ولایت محمدیه می باشد، زیرا پس از او خداوند اولیای بسیاری را پدید آورده است، از آن جمله سلمان و اوصیای دیگر عیسی علیه و علیهم السلام می باشند و زمین از حجت خالی نمی ماند، و اینان همگی اولیایند، تا چه رسد به محمد (ص) که کامل ترین اولیاست و اوصیای او که اولیای خدایند! و همگی بعد از عیسی پدید آمده اند.

پس ولایت عیسی (ع) ولایت محمدیه نیست، زیرا او خاتم ولایت عامه برای مؤمنان، و حسنه ای از حسنات خاتم الولاية الخاصة بالمحمدیه است، آن خاتم، مهدی موعود منتظر می باشد، از این روی عیسی (ع) تابع او و ناصر وی می باشد، همان طور که ابلیس و دجال از سیئات آن قائم موعوداند و «الحسنات یذهبن

السیئات - ۱۱۴ / هود» تعجب مکن! مگر نشنیدی که اولین و آخرین از ظهورات و شئونات اویند؟ ابلیس و دجال هم از عمومات آن بیرون نیستند.

بنابراین ختم ولایت عامه و مطلقه علی‌الاطلاق را که به عیسی (ع) نسبت می‌دهد، غیر از ولایت محمدیه است، نه آن را شامل می‌شود و نه مقابل، پس ختمش بر قلب محمد (ص) نخواهد بود، چون ختم ولایت محمدیه باید بر قلب آن حضرت (ص) باشد، در این صورت ختم ولایت محمدیه از ختم ولایت مطلقه و یا عامه کامل‌تر است، چون بر قلبش می‌باشد، و ختم ولایت عامه بر قلب او نمی‌باشد، پس او (ص) سر تمام اولیاست، زیرا کامل، سر ناقص و باطنش است، انبیا هم چون اولیایند، در این صورت آن حضرت (ص) سر تمام انبیا می‌باشد.

از طرفی شیخ رضی الله عنه تصریح کرده که علی بن ابی طالب علیه‌السلام امام العالم و سر الانبیاء اجمعین می‌باشد و نزدیک‌ترین به رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس خاتم اولیا که انبیا و اولیا و رسولان، حق را از مشکلات ولایت او مشاهده می‌کنند علی بن ابی طالب است، و چون او امام العالم است و عیسی (ع) از عالم می‌باشد، بنابراین امام عیسی است، و امام بر مأموم مقدم است، پس او خاتم است - نه عیسی - دیگر آنکه تصریح کرده سر الانبیاء اجمعین می‌باشد، در حالی که عیسی از انبیاست، پس او سر وی می‌باشد، سر انبیا عبارت از ولایت آنان است، بنابراین او به ولایتش ساری در او و در غیر او از انبیا می‌باشد، در این صورت ولایتش مطلقه است که ساری در تمام مقیدات می‌باشد، و مقیدات، شئونات و ظهورات و مأخوذات از اویند، در این صورت او خاتم است و تمامی از او می‌گیرند، در نتیجه عیسی (ع) از او - یعنی علی بن ابی طالب علیه‌السلام - می‌گیرد، و سلطان و غلبه‌اش در قائم آنان ظاهر می‌گردد.

ردّ پندار قیصری شارح فصوص الحکم

قیصری پنداشته که «علی الاطلاق» در سخن شیخ رضی الله عنه، وصف ولایت کلیه است و گفته: ختم ولایت علی الاطلاق عیسی (ع) است، یعنی عیسی خاتم ولایت کلیه الهیه است که تمام انبیا و اولیا از او می‌گیرند، و از سخن شیخ غافل شده که در باره علی علیه السلام فرموده: امام العالم و سرّ الانبیاء اجمعین، از این روی گمان کرده اولیا و انبیا حق را از مشکات ولایت او می‌بینند.

پس عیسی (ع) خاتم ولایت مطلقه است که مقابل ولایت محمدیه می‌باشد، و ولایتی که انبیا و مرسلان و اولیای کاملان ولایتشان را از آن می‌گیرند و حق را از مشکات آن مشاهده می‌کنند، ولایت مطلقه محمدیه است و صاحب و خاتمش امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد، چنانکه شیخ فرموده: فهو سرّ الانبیاء اجمعین، چون ولایت انبیا و اولیا تمامی جزئیات ولایت مطلقه است، چنانکه نبوت انبیا تمام جزئیات نبوت مطلقه می‌باشد.

پس در هر کجا شیخ رضی الله عنه از عیسی (ع) به خاتم ولایت مطلقه تعبیر کرده است، مراد ولایت عامه است، شاهد بر این، سخن شیخ است که گفته: خاتم ولایت که ختم خاص ولایت امت است ظاهر می‌باشد، لذا عیسی و غیر او، مانند الیاس و ابی‌العباس خضر علیهم السلام همگی داخل در حکم ختمیت او می‌باشند، و همین طور هر ولی خدا - از ظاهر این امت - و عیسی علیه السلام اگرچه ختم ظاهر است، ولی مختوم تحت این خاتم محمدی است، داستان این خاتم محمدی را در شهر «فاس» - از بلاد مغرب - در سال پانصد و نود و چهار دانستم، مرا حق تعالی بدو شناساگردانید و علامتش را به من عطا فرمود.

پس علی علیه السلام به حسب رتبه خاتم ولایت مطلقه محمدی است، چون امام العالم است، و به حسب زمان، خاتم مطلق حضرت مهدی علیه السلام است، زیرا شیخ رضی الله عنه تصریح می‌کند: اگرچه حضرت عیسی علیه السلام به

حسب ظاهر و زمان، خاتم ولایت عامه است، ولی به حسب معنی مختوم به ختم محمدی است - یعنی حضرت مهدی علیه‌السلام - برای اینکه مقید، صورت و ظاهر است و مطلق، حقیقت و معنا، زیرا ولایت عیسی علیه‌السلام از لمعات ولایت مهدویه بوده و وی، حسنه‌ای از حسنات امام مهدی علیه و علی آبائه السلام و روحی و روح‌العالمین له الفداء می‌باشد.

ملخص سخن

این بحث مشبعی بود دربارهٔ خاتم‌الاولیا و آنچه را که شیخ اکبر - محیی‌الدین بن عربی - رضی الله عنه در کتاب کبیر فتوحاتش و در دیگر کتبی که در دسترس بود بیان داشته - با جرح‌ها و تعدیل‌های آن - به صفحهٔ کاغذ درآمد؛ پندارم جویای حقیقت را پس از این دغدغه‌ای در خاطر نماند و از اضطراب آن اضطرابی که برخی پندارند در گفتار شیخ وجود دارد - در صورتی که وجود ندارد - درآمده باشد. اشکال عمدهٔ اشخاص، آشنا نبودن با زبان حضرت شیخ است و به قول مولانا:

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت
یار را اغیار پنداری همی شادمانی را نام بنهادی غمی

از طرفی کتابی که در طی سی و پنج سال در حضر و سفر، در خوشی و ناخوشی، در بیم و خطر، و هجرت از شهری به شهر دیگر، و از بلادی به بلاد برتر و یا بدتر، و در طی موضوعات بی‌شمار که همانندش در این فلک کجمدار، بی‌همتا و سرتاپا اسرار است تألیف گردیده، در آن توقع کتابی که برای تدریس تبویب می‌گردد و مؤلف آن را در کمال آسایش و امنیت تألیف می‌کند، نباید داشت، با اینکه ترتیبات آن چنان محکم و استوار و متین است که گویی فرشته‌ای بر قلبش القا کرده است، اگرچه خود گوید: ترتیب این کتاب از القات ربانی و اشراقات

سبوحی در روعم بوده است.

این مربوط به تبویب ابواب است، ولی پراکندگی بعضی از موضوعات از جهت مکاشفات و ملاقات‌های گوناگون اوست با ارواح و اشخاص گذشتگان و حاضر که در ابواب مختلف این کتب پخش شده و به نظر بعضی از اشخاص که وارد به مناهل تحقیق و تبویب نیستند و آشنایی با اصطلاحات شیخ - از جمله وجود مطلق دانستن حق تعالی - ندارند مضطرب می‌آید، ولی مضطرب نیست، و چنانکه مشاهده می‌فرمایید منسجم و مستحکم است:

زلف آشفته او باعث جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد
و به قول خواجه شیراز:
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

تنصیصات متقدمان بر خاتم الاولیا بودن حضرت مهدی

علیه الصلوة والسلام

نخست تنصیص خود شیخ رضی الله عنه است که در آغاز کتاب عنقاء مغرب^۱ فی معرفة ختم الاولیا گوید:

حمدت الهی والمقام عظیم	فابدأ بسرِّ والفؤاد کظیم
و ما عجبني فرحتي كيف قورنت	بترحة قلبٍ حلَّ فيه عظیم؟
ولکنني من کنف بحر وجوده	عجبت لقلبي والحقائق هم
فرايت ربي قد اتاني مخبراً	بتعيين ختم الاولياء کریم
فقلت و سرّ البيت صف لي مقامه	فقال حکيم یصطفیه حکيم

۱. خطی نزد نگارنده، لقب کتاب «شمس المغرب» می‌باشد.

فقلت یراه الختم انشد قائلاً
 فقلت و هل یبقی له الوقت عندنا
 وللختم سرّ لم یزل کل عارفٍ
 اثار الیه الترمذی بختمه
 و ما نا له الصدیق فی وقت کونه
 مذاقاً ولكن الفؤاد مشاهداً
 اذا ما بقی من یومه نصف ساعة
 فیهتزّ غصن العدل بعد سکونه
 و یتظهر عدل الله شرقاً و مغرباً
 و ثم صلاة الله تترى على الذی
 اذا ما رآه الختم لیس یدوم
 نراه نعم، و الامر فیه جسیم
 علیه اذا یرى علیه یحوم
 ولم یسیده والقلب فیه سلیم
 و شمس سماء الغرب منه عدیم
 على کل ما یدیه و هو کتوم
 الى اخرى ساعة و حل حریم
 و یحیی النبات الارض و هو هشیم
 و شخص امام المؤمنین زعیم
 به لم ازل فی حالتی اهیم

حضرت شیخ رضی الله عنه در این اشعار اشاره به حکیم ترمذی دارد که وی در کتاب ختم الاولیا اشاره به خاتم اولیا دارد و گفته: اشار الیه الترمذی بختمه، اشاره کرده و نامش را نبرده...، حال ما از کتاب ختم الاولیاء آن حکیم و عارف فرزانه، بخشی را که مربوط به خاتم الاولیاست به ترجمه نقل می کنیم - اگرچه آن کتاب را به ترجمه در مقدمه کتاب فتوحات مکیه بیان داشته ایم -.

حکیم ترمذی

گوید: اگر کسی گوید: اولیا را برای ما توصیف کردی و بیان داشتی که آنان را سیدی است که ختم ولایت وی راست، این چه مطلبی است؟
 گویم: محمد صلی الله علیه وسلم ختم انبیاست، نه به این معنی که آخرین پیامبر برگزیده است، این تأویل ابلهان و جاهلان است، بلکه او ختم و مهر و امضای انبیاست، و خداوند هیچ حجت مکتوم و پنهانی را در باطن قلبش باقی

نگذاشت مگر آنکه آشکار کرد، و چون خداوند رسولش را به جهان دیگر برد، در امتش دوازده صدیق آمدند که آنان اهل بیتش می‌باشند و زمین به آنان قائم است^۱، و چون یکی از آنان از جهان رود، بعدی جایش را می‌گیرد، تا آنکه شمارش پایان پذیرد، و چون هنگام زوال دنیا فرا رسید، خداوند ولی خویش را برگزیده و برمی‌انگیزاند، و آنچه را که به تمام اولیا داده است بدو می‌بخشد و وی را اختصاص به «خاتم‌الولایه» می‌دهد، لذا روز رستاخیز حجت خداوند بر دیگر اولیا خواهد بود، و به واسطه آن ختم «مهر ولایت» صدق ولایت - همان‌گونه که نزد محمد صلی الله علیه و سلم از صدق نبوت «مهر نبوت» پیدا گشت - پیدا خواهد شد.

و چون در روز رستاخیز اولیا آشکار شوند و صدق ولایت و عبودیت را اقتضا کنند، نزد این کس که ولایت را به تمامه ختم کرده است و ناپیدا شود، او حجت الهی بر آنان و بر دیگر موحدان پس از آنان خواهد بود، و نیز شفیع آنان در روز قیامت است، بنابراین او سید و سرور آنان است که بر اولیا سیادت و سروری دارد، همچنان که محمد صلی الله علیه و سلم انبیا را سروری و سیادت دارد، لذا برایش^۲ مقام شفاعت نصب خواهد شد و خدای را چنان ثنا و ستایشی خواهد کرد و او را به محامدی تحمید خواهد نمود، به طوری که اولیا، معترف و مقرب به علم او

۱. در نسخه بدل چهل صدیق آمده، اینجا هم عمل دست‌آسان مشهود است، چون پس از رسول خدا(ص) دوازده صدیق وی - یعنی اوصیایش معلوم است و چهل صدیق، مجهول، و گوید: آنان از اهل بیتش می‌باشند و زمین به آنان قائم و پایدار است... تا آنکه شمارش پایان پذیرد، و وی را اختصاص به خاتم‌الولایه می‌دهد، تمام اینها مدلل بر این است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیتش قائم مقام او و حجت الهی بر روی زمین‌اند، تا آنکه قائم‌شان ظهور نماید، رسول خدا(ص) فرمود: *الائمة من بعدی اثنا عشر کلهم من قریش، که فقط تطبیق با امامان دوازده‌گانه ما دارد - نه اولوالامرانی که اهل سنت از حکمرانان و پادشاهان برمی‌شمارند - ما پیش از این حجت خدا بودن آنان را بیان داشتیم که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: لولا الحجّة لساخت الارض باهلها، یعنی اگر حجت بر روی زمین نباشد، زمین اهل خویش را به کام خود فرو می‌برد.*

۲. یعنی برای ختم اولیا - حضرت مهدی علیه‌السلام -

به خدای متعال خواهند گشت.

این دوازده^۱ صدیق در تمام اوقات اهل بیت او می باشند، نمی بینی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده: «اهل بیتی امان لامتی فاذا ذهبوا اتاهم ما یوعدون = اهل بیت من نگاهبان امت من اند، و چون از این جهان کوچ کردند، آنچه به آنان از وعده و وعید که داده شده است بر سرشان خواهد آمد» بنابراین این دوازده^۲ کس نگاهبان و امان این امت اند و زمین به آنان قائم و پابرجا است و خلایق به واسطه آنان از خدا طلب باران (و حاجات دیگر) می کنند، و چون به کلی از این جهان رخت بربستند، آنچه بدانان (مردمان) از وعده و وعید که داده شده است بر سرشان خواهد آمد.

در این امت، دنیا خالی از قائم به حجت نمی باشد، چنانکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: «اللهم لا تخلوا الارض من قائم بالحجة کی لا تبطل حجج الله و بیناته = آری! زمین هیچ وقت از حجت قائم خداوندی خالی نمی ماند، تا حجت ها و نشانه های روشن دین خدا از میان نرود^۳... این شخص سید الاولیاء، امان و پناهگاه (حجت) زمینیان و محل نگرش آسمانیان و خالص و برگزیده خدا و محل نظر او و تازیانه در خلقش می باشد که به سخنش ادب می کند و خلایق را به راه او باز می گرداند و خداوند سخنش را قید و بندی بردل های موحدان و یکتاپرستان و جداکننده حق از باطل قرار داده است.

آیا علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حدیث کمیل نخعی نفرمود: «اللهم لا تخلوا الارض من قائم لله بالحجة؟ اولئک الاقلون عدداً، الاعظمون عند الله قدراً،

۱. چهل - ن - ل - - ۲. چهل - ن - ل - -

۳. (۱۳۹ - حکم) پس از آن حضرت می فرماید: آیا چند تن هستند یا در کجایند؟ به خدا سوگند که شمارشان بسیار اندک است، ولی قدر و منزلتشان بسیار است... البته آن حضرت شمارشان را می داند و به واسطه دشمنی دشمنان، ابراز نداشت، چون در آغاز کلمه فرمود: خواه آشکار و مشهور باشد - یا ترسان و پنهان از دیده ها -

قلوبهم معلقة بالمحل الاعلی، اولئک خلفاء اللّٰه فی عباده و بلادہ، آہ آہ شوقاً الی رؤیتہم = آری! زمین هیچ‌گاه از حجت قائم خداوندی خالی نمی‌ماند... آنان شمارشان بس اندک است، ولی قدر و منزلتشان نزد خداوند بسیار بلند می‌باشد... دل‌هایشان به جهان بالا پیوسته است، آنان جانشینان و خلفای الهی در روی زمین‌اند... آہ، آہ، چه آرزومند دیدارشان هستم^۱»

ایام‌هدی (علیه‌السلام) در آخر زمان نمی‌آید؟ بنابراین در زمان فترت، قائم به عدل است، و از آن عاجز نیست، آیا کسی که ختم ولایت را داراست در آخر زمان نمی‌آید؟ پس او حجت خداوند بر تمام اولیا - در روز موقوف و رستاخیز - می‌باشد، همچنان که محمد صلی اللّٰه علیہ وسلم آخرین انبیاست و ختم نبوت بدو داده شده است، از این روی حجت خدا بر تمام انبیا می‌باشد، همین‌طور این ولّی که آخر اولیا در آخر زمان است، حجت خدا بر تمام اولیا می‌باشد.

زمان دنیا به پایان نمی‌رسد تا آنکه خداوند خاتم‌الاولیا را که قائم به حجت است می‌آورد، بنابراین مقامش اقرب مقامات، و بهره و نصیبش از او، فردانیت است، و این امر بر آن کس که خداوند در عالم غیب مقادیر و نصیبات و بهره‌ها و مقام انبیا را برایش آشکار ساخته سنگین نمی‌آید، بلکه سخت و سنگین بر کسی می‌آید که چشمش از این امر کور است و پرده‌های شهوات در مقابل دیدگانش افتاده است، چگونه این امر را آن کس که از قلبش دوستی جاه و حال عزت و لذت ریاست و بیم زایل شدن منزلتش از دل‌های مردمان بیرون نرفته، از دایرة نفس پا فراتر ننهاده و از خواست‌ها و آرزوهایش خالی نشده است خواهد دانست؟ هیئات!!...

سعیدالدین فرغانی

او که از کاملان و دست‌پروردگان شیخ کبیر - صدرالدین قونوی - قدس سره است، در شرح تائیه کبرای ابن فارض مصری که «منتهی المدارک» نامیده می‌شود، در این باره گوید: همان‌گونه که نبوت دایره‌ای است که از نقطه‌های وجودات انبیا در خارج تشکیل یافته و به وجود نقطه محمدیه کامل گردیده است، ولایت نیز دایره‌ای است که از نقطه‌های وجودات اولیا در خارج تشکیل شده و به وجود نقطه‌ای که بدان ولایت ختم خواهد شد کامل می‌گردد، بنابر آنچه گفته شد، خاتم اولیا در واقع جز خاتم انبیا نمی‌باشد^۱ و رستاخیز بر وجود او برپا خواهد شد، پس فرق بین نبی و ولی روشن گشت که او جز در متابعت نبی نخواهد بود.

شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی

او که از اقطاب کبرویه است در باب پنجم عروه - در بخش نبوات و ولایات و فرق بین نبی و اولوالعزم و خاتم - گوید^۲: قطب ارشاد در هر زمانی از زمان‌ها جز یک نفر نیست که قلبش بر قلب مصطفی - صاحب وراثت کامل - می‌باشد، و چون سلطنت و ولایت در شخص واحدی جمع آید، عدل در ظاهر و باطن پخش شده و احوال خلائق در صورت و معنی نیکوگشته و کارزندگی و معادشان به گونه‌ای کامل و افضل انتظام می‌یابد، و ما از خداوند انتظار مهدی موعود را که حدیث صحیح بدان ناطق است داریم که آن حضرت (ص) فرمود: «لو لم یبق من العالم الا یوم

۱. در شرح این فقره، به بخش شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی مراجعه شود.

۲. مخطوط اسعد افندی، سلیمانیه - اسلامبول - شماره ۱۸۵۳، لایحقی علیکم که این کتاب عروه که نزد ماست چهار باب بیشتر ندارد، و فاقد بخش پنجم که در کتابخانه‌های ترکیه است می‌باشد، یعنی باب نبوات و ولایات و فرق بین نبی و اولوالعزم و خاتم.

واحد، لظول الله ذلک الیوم خروجه^۱ و فرمود(ص): «المهدی من ولد فاطمه، اسمه اسمی و کنیتہ کنیتی، یملک الارض و یملاها قسطاً و عدلاً».

شیخ محمود شبستری

وی که از عرفای کبار است در منظومه گلشن راز خویش گوید:

ولایت شد به خاتم جمله آخر	به اول نقطه هم ختم آمد آخر
از او عالم شود پر امن و ایمان	جماد و جانور یابد از او جان
نماند درجهان یک نفس کافر	شود عدل حقیقی جمله ظاهر
بود از سرّ وحدت واقف حق	در او پیدا نماید وجه مطلق

شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز

وی نیز از عرفای صاحب ذوق است، در شرح: ولایت شد به خاتم جمله آخر... گوید: «جمله» یعنی به تمامت کمال به خاتم الاولیا که مهدی علیه السلام است ظاهر شود، و در شرح این بیت از گلشن راز:

ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی هر دو عالم

گوید: یعنی ظهور تمامی ولایت و کمالش به خاتم اولیا خواهد بود، چون کمال حقیقت دایره در نقطه اخیر به ظهور می رسد، و خاتم الاولیا عبارت از امام محمد مهدی علیه السلام است که موعود حضرت رسالت است.

۱. این بخش را نگارنده در کتاب بیان الاحسان شیخ دیده ام، ولی مصدر را از قول مرحوم دکتر عثمان یحیی در تعلیقات کتاب ختم الاولیای ترمذی صفحه ۴۸۹ نقل کردم.

شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی

وی که از کاملان در عرفان و آگاه برمسائل عرفانی و معارف ربانی است، در شرح فصوص الحکم^۱ - در فص شیشی - گوید: اگرچه خاتم‌الاولیا تابع در حکم - نسبت بدانچه که خاتم‌الرسال از تشریح آورده - می‌باشد، ولی آن نقصی در مقام او وارد نمی‌آورد، و مناقض آنچه ما بدان معتقدیم نمی‌باشد، زیرا او از وجهی پائین‌تر است، همان‌گونه که از وجهی برتر است... چنانکه مهدی علیه‌السلام که در آخر زمان می‌آید، در احکام شرعی تابع محمد صلی الله علیه وآله است و در معارف و علوم و حقیقت، تمام انبیا و اولیا تابع او می‌باشند، و مناقض آنچه گفتیم نمی‌باشد، زیرا باطنش باطن محمد علیه‌السلام است^۲، از این روی گفته‌اند: وی حسنه‌ای از حسنات سید المرسلین می‌باشد، و سید مرسلان (ص) درباره او فرموده: نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است، پس او را مقام محمود است، تابع بودن او اشکالی در معدن علوم تمام انبیا و اولیا بودن او وارد نمی‌آورد، زیرا او در عالم تشریح و احکام پائین‌تر است، همان‌گونه که در علم تحقیق و معرفت به خدا اعلا و برتر است.

و همو در اصطلاحات الصوفیه - در ذیل اصطلاح خاتم ولایت - گوید: خاتم ولایت کسی است که آنچه به صلاح دنیا و آخرت است - یعنی نهایت کمال - رسیده باشد و با مرگش نظام عالم وجود از هم گسیخته و نابود گردد، و آن حضرت مهدی موعود علیه‌السلام - در آخر الزمان - است.

۱. شرح فصوص کاشانی، ص ۲۴ و ۲۵.

۲. این همان سخن فرغانی است که گفت. بنابر آنچه گفته شد، خاتم‌اولیا در واقع جز خاتم‌الانبیا نمی‌باشد و رستاخیز بر وجود او برپا خواهد گشت.

شیخ سعدالدین حموی و مریدش عزیزالدین نسفی

عزیزالدین نسفی در رساله: ولایت و نبوت و ملک و وحی و الهام، گوید: خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید و مقرب حضرت خود گردانید و به ولایت خود مخصوص کرد و ایشان را نایبان حضرت محمد گردانید که: «العلماء ورثة الانبياء» و در حق این دوازده کس فرمود: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» به نزدیک شیخ «ولی» در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند، و «ولی» آخرین که «ولی» دوازدهم باشد، خاتم اولیاست و مهدی و صاحب زمان نام اوست. ای درویش! شیخ سعدالدین در حق این صاحب زمان کتابها ساخته است و مدح بسیار گفته است، فرموده است که علم به کمال و قدرت به کمال دارد، تمامت روی زمین را در حکم خود آورد و به عدل آراسته گرداند، کفر و ظلم را به یک بار از روی زمین بردارد.

شمائل الحجة عليه السلام

در پایان با ذکر شمایل شریف خاتم الاولیاء - حجت بن الحسن العسکری - روحی و روح العالمین له الفداء این بحث را پایان می‌بخشیم:

یا غائباً عن عینی لا عن بالی القرب الیک منتهی آمالی

هو کفصن بانی او قضیب ریحان، لیس بالطویل الشاخ و لا بالقصیر
اللاذق، بل هو مربوع القامة، مُدَوَّر الهامة، صلت^۱ الجبین، ازج^۲
الحاجبین، اقی الانف، سهل^۳ الخدین، علی خده الایمن خال کانه قنات
مسک علی رضاضة عنبر، و فلقة قمر علی قضیب الفضة، تکاد العیون

۱. ای، واسع. ۲. ای، تقویس. ۳. ای: قلیل اللحم

تأكله والقلب يشربه، صورته تجلو الابصار و تحجلُ الاقمار، و كأن قدّه
سُكرانٌ من خمرِ طرفه، و الازهار مسروقة من حُسنه و ظرفه، السّعر
من الحافظه والشّهدُ من الفاظه. اللهم ارنا الطلعة الرشيدة، والغُرة
الحميدة، واكلحل ناظري بنظرة منى اليك، و عجل فرجه و سهّل مخرجه!
يا رب العالمين!